



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

محمد جواد طہسن

جانپازان

حماسہ عاشورا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جانبازان حماسه عاشورا

نویسنده:

محمد جواد مروجی طبسی

ناشر چاپی:

انوار الهدی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	جانبازان حماسه عاشورا
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	آغاز
۱۰	مهمترین امتیاز جانباران کربلا
۱۰	اشاره
۱۱	عابس بن ابی شیبب شاکری
۱۱	اشاره
۱۱	همراهی با امام در جنگ صفین
۱۱	جراحت پیشانی در جنگ
۱۱	اشاره
۱۲	در حوادث کوفه
۱۲	اشاره
۱۲	سخنان پرشور در حمایت از مسلم
۱۲	پیک مسلم به امام حسین
۱۲	همسفر امام حسین از مکه تا کربلا
۱۲	شورآفرین کربلایان
۱۳	آخرین دیدار و سخن با معشوق
۱۳	در میدان نبرد
۱۳	جدا شدن سر از پیکر
۱۴	درسی که از عابس می‌آموزیم
۱۴	نافع بن هلال جملی
۱۴	اشاره

- ۱۴ اختلاف در نام
- ۱۴ امتیازات
- ۱۴ همراه با علی
- ۱۵ پیشگام در نهضت حسینی
- ۱۵ یار شورا آفرین
- ۱۵ تیرانداز ماهر
- ۱۵ با قمر بنی هاشم در ماموریتی دشوار
- ۱۶ در شب عاشورا
- ۱۷ در روز عاشورا
- ۱۷ بازوی توانمند نافع
- ۱۷ جانباز، در اسارت دشمن
- ۱۷ پیام نافع بن هلال
- ۱۸ عبدالله بن عمیر کلبی
- ۱۸ ویژگیهای عبدالله بن عمیر
- ۱۸ بزرگترین امتیاز
- ۱۸ همسر فهیم
- ۱۸ توصیف شجاعت عبدالله از زبان امام
- ۱۹ دعای خیر امام حسین
- ۱۹ حرکت به سوی کربلا
- ۱۹ در میدان جنگ
- ۲۰ شهادت
- ۲۰ وهب بن عبدالله بن حباب کلبی
- ۲۰ اشاره
- ۲۰ وهب در روز عاشورا

- ۲۲ سعید بن عبدالله حنفی
- ۲۲ حوادث کوفه
- ۲۲ آخرین پیک به امام
- ۲۲ نماینده‌ی امام حسین
- ۲۳ سخنرانی در کوفه
- ۲۳ سفر به سوی محبوب
- ۲۳ در شب عاشورا
- ۲۳ در روز عاشورا
- ۲۳ سینه سعید، سپر امام
- ۲۴ آیا سعید جنگید ؟
- ۲۴ پرده برداری طبری از عمق فداکاری سعید
- ۲۴ آخرین مناجات با پروردگار
- ۲۵ آخرین گفتگو با امام
- ۲۵ در منظر مهدی آل محمد
- ۲۵ مسلم بن عوسجه اسدی
- ۲۵ اشاره
- ۲۵ امتیازات و ویژگیها
- ۲۵ صحابی رسول الله
- ۲۶ عابد شب زنده دار
- ۲۶ قاری و معلم قرآن
- ۲۶ شجاعت بی نظیر
- ۲۶ ضدیت با حاکمان جور
- ۲۶ عشق به امام حسین
- ۲۶ مسلم در نگاه مهدی

- ۲۷ در حوادث کوفه
- ۲۷ عهده‌داری بیعت امام
- ۲۷ نقشه خائنان
- ۲۸ وکیل مسلم بن عقیل
- ۲۸ فرماندهی بر گروهی از مذحج
- ۲۸ اشاره
- ۲۹ در حادثه عاشورا
- ۲۹ اشاره
- ۲۹ سخنان پرشور مسلم در شب عاشورا
- ۲۹ خودداری از تیراندازی
- ۲۹ پیکار در راه خدا
- ۳۰ امام بر بالین مسلم بن عوسجه
- ۳۰ آخرین پیام
- ۳۰ خبر شهادت مسلم در اردوی دشمن
- ۳۱ عمرو بن قرظه انصاری
- ۳۱ اشاره
- ۳۱ نقش آفرینی در کربلا
- ۳۱ در مصاف با دشمن
- ۳۱ سپر امام حسین
- ۳۲ حجاج بن مسروق جعفری
- ۳۲ اشاره
- ۳۲ اذان گوی امام حسین
- ۳۲ پیک ایی عبدالله به سوی حر جعفری
- ۳۲ در میدان نبرد

- ۳۲ آخرین دیدار جانباز غرقه به خون
- ۳۳ سوید بن عمرو
- ۳۳ اشاره
- ۳۳ آخرین کسی که به میدان شتافت
- ۳۳ موقع بن ثمامه اسدی صیداوی
- ۳۳ اشاره
- ۳۴ یاران هم سفر
- ۳۴ اشاره
- ۳۴ ملاقات با امام
- ۳۴ گفتگوی امام با همسفران وفادار
- ۳۵ یاران بهشتی در میدان نبرد
- ۳۵ اسلم بن عمرو، غلام امام حسین و واضح ترکی ، بنده ی خدمتکار حرث مذحجی
- ۳۵ اشاره
- ۳۶ سوار بن ابی عمیر نهمی
- ۳۶ اشاره
- ۳۶ یک سال رنج و اسارت
- ۳۶ در نگاه امام عصر
- ۳۶ عمرو بن عبدالله جندعی
- ۳۷ اشاره
- ۳۷ آخرین سلام امام عصر
- ۳۷ آخرین سخن
- ۳۷ یاورقی
- ۴۳ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

جانبازان حماسه عاشورا

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبسی محمدجواد، - ۱۳۳۱
 عنوان و نام پدید آور : جانبازان حماسه عاشورا / نوشته محمدجواد طبسی
 مشخصات نشر : قم انوار الهدی ۱۳۸۰.
 مشخصات ظاهری : ص ۱۳۶
 شابک : ۹۶۴-۶۲۲۳-۴۵-۱۵۰۰۰ ریال ؛ ۹۶۴-۶۲۲۳-۴۵-۱۵۰۰۰ ریال
 وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی
 یادداشت : کتابنامه ص ۱۳۶
 موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ ق -- شهیدان
 موضوع : حسین بن علی ع ، امام سوم ۶۱ - ۴ ق -- اصحاب
 رده بندی کنگره : BP۴۱/۵ ط ۲ ج ۲
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴
 شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۱۵۱۵۷

آغاز

کربلا- دریای بیکران فضایل و زیبایی‌های است و هرچه زمان بر بر آن بگذرد تجلیات آن بیشتر گشته، عمق فداکاریهایش روز به روز بهتر نمایان می‌شود. هر کس حادثه عاشورا را از زاویه دلوریهای و ایثارگریها و جانبازیهای یاران باوفای امام حسین علیه‌السلام می‌نگرد بی‌اختیار در برابر آن غلام سیاه چهره‌ی ابی‌عبدالله علیه‌السلام سر تعظیم فرود می‌آورد، چه رسد به یاران آزاده آن حضرت. همانها که سالها لحظه شماری می‌کردند که تا در رکاب فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عالی‌ترین مقامات اخروی دست یابند و در مقابل چشمان امام زمان خود همچو صید، دست و پا بزنند و در خون خود بغلتند. حماسه‌سازان جاوید کربلا از امتیازاتی برخوردارند که هیچ کس از آنها بهره‌مند نیست. آنان با هیچ انسان دیگری مقایسه نمی‌شوند، حتی با دیگر یاران معصومین. زیرا این عزیزان از بالاترین درک و آگاهی و عمیق‌ترین فهم سیاسی و اجتماعی برخوردار بودند. هر کس در زندگی این دلیر مردان درنگ کند، به روشنی سخن ما را خواهید پذیرفت. [صفحه ۶] آنها از نظر آشنایی به فنون جنگی، بهره‌مندی از شجاعت و شهامت و پایمردی و حماسه‌آفرینی و جانفشانی، مانند نداشتند، و از نظر آگاهی به مسایل زمان، تشخیص وظیفه و دوراندیشی، از آگاه‌ترین مردم زمان خود بودند. همچنین از نظر عشق به اهل بیت و وفاداری و حمایت از ولایت و اطاعت از رهبر، پیوسته جان تازه به آزادگان عالم می‌دمند. در سخت‌ترین شرایط نه تزلزلی در اعتقاد و درستی راه آنها رخ داد و نه کمترین رعب و وحشتی دل‌هایشان راه یافت. در تعهد و اخلاق، زبانزد عام و خاص، و در عبادت و تهجد و شب زنده داری و پرهیزکاری مایه حسرت دشمن، و بیشترشان از بزرگان و سادات و اشراف قوم خود و دارای سوابق بسیار بودند.

مهمترین امتیاز جانباران کربلا

مهمترین امتیاز این یاران صدیق و باوفا قدردانی و ستایش امامان معصوم علیهم‌السلام از ایشان است. امام حسین علیه‌السلام در شب عاشورا آنها را از بهترین یاران دانسته، می‌فرماید: من یارانی بهتر و باوفا تر از شما سراغ ندارم. حضرت آنها را به شهادت در راه خدا و رسیدن به بالاترین مراتب کمال بشارت داد. امام زین‌العابدین بر فراق آنان گریست و بر روح و روانشان [صفحه ۷] رحمت فرستاد. امام صادق علیه‌السلام به هنگام زیارت مرقد پاکشان می‌فرماید: پدر و مادرم به فدای شما باد! و امام زمان علیه‌السلام به آنها سلام می‌دهد و جملات بسیار زیبا و پرمعنایی درباره‌شان بیان می‌فرماید. و امروز این یاران عاشق و دلداده حسین همچو ستارگانی در شب تاریک می‌درخشند تا راه را بر پویندگان همچنان روشن نگه دارند. اینک به پاس احترام و ارج‌گزاری از مجاهدتهای بی‌نظیر این رادمردان حماسه آفرین، برگ سبزی به پیشگاه ادامه دهندگان راه پر فروغشان، به ویژه جانبازان سرافراز عزیز و بزرگوارمان، تقدیم می‌نمایم. به امید این که خداوند اندکی از ثواب شهدای کربلا را به ما کرامت بفرماید. بمنه و کرمه. محمد جواد طبسیقم - حوزه علمیه ۱۵ / ۱۲ / ۷۹ مصادف با ۹ ذی الحجه الحرام ۱۴۲۱ [صفحه ۸] سلام امام زمان علیه‌السلام به شهدای کربلا السلام علیکم یا خیر انصار سلام بر شما ای بهترین یاران! السلام علیکم بما صبرتم فنعنم عقبی الدار سلام بر شما بر آنچه که صبر کردید و چه جایگاه خوبی دارید. بوالله مبدء الأبرار خداوند جایگاه شما را در منزلگه ابرار قرار داد. و مَهْدَ لکم الوطاء و فرش و بستر شما را آماده ساخت. و أَجْرَلْ لکم العطاء و عطا و بخشش فراوانی به شما عنایت کرد. و کنتم عن الحق غیر بطاء و در دفاع از حق لحظه‌ای سستی نکردید. و أنتم لنا فرطاء و این شما هستید که جلوتر از جلوتر از ما رفتید. و نحن لکم خلطاء فی دار البقاء و این ما هستیم که در عالم بقا همراه شما خواهیم بود. و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته [۱]. [صفحه ۱۱]

عابس بن ابی شیبب شاکری

اشاره

او از طایفه بنو شاکر تیره‌ای از طایفه همدان [۲] است که در میان قبایل به اخلاص و وفاداری به علی علیه‌السلام شهرت دارند و رشادت و فداکاری ایشان در جنگ صفین گواه آن است. امیر مومنان در ستایش از ایشان در صفین فرمود: اگر عده‌ی آنها به هزار می‌رسید خداوند به حقیقت عبادت می‌شد. [۳]. عابس از خطیبان شجاع و عبادت پیشه‌ی شیعه است [۴] شیخ طوسی وی را یکی از یاران شهید امام حسین علیه‌السلام [۵] در کربلا- نام می‌برد که در زیارت ناحیه و رجبیه، بر او سلام داده شده است. [۶]. [صفحه ۱۲]

همراهی با امام در جنگ صفین

عشق و دل‌سپردگی عابس به اهل بیت و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام وی را بر آن داشت تا ندای امامش را لیبیک گفته، در جنگ صفین حضور یابد و حماسه بیافریند، ربیع بن تمیم همدانی در کربلا به یاد دلاوریهای وی در صفین می‌گوید: وقتی عابس را دیدم به طرف ما می‌آید، وی را شناختم. زیرا قبل از این او را در جنگهایی مانند صفین دیده بودم و از شجاع‌ترین مردم بود. [۷].

جراحت پیشانی در جنگ

اشاره

بسیاری از تاریخ‌نویسان به پیروی از طبری نوشته‌اند: بر پیشانی عابس بن ابی‌شیبب اثر ضربتی بود. [۸] اما هیچ یک به علت و مکان

مجروح شدن او اشاره‌ای نکرده‌اند. آن جراحت در جنگ صفین پدید آمد، جز این که تاریخ نگاران به عمد یا اشتباه، از رویداد این امر در صفین نامی نمی‌برند. برخی می‌نویسد: عابس با شمشیر آخته به طرف دشمن رفت، در حالی که بر پیشانی‌اش اثر ضربتی از جنگ صفین باقی مانده بود [۹]. این اعتراف، گواهی بر رشادت افزون او است. [صفحه ۱۳]

در حوادث کوفه

اشاره

تاریخ نشان می‌دهد که عابس از کسانی نبود که خود را از قیام مردم در کوفه دور بدارد. او با داشتن سوابق درخشان در جنگ صفین، با آمدن نماینده امام حسین علیه‌السلام به کوفه و وظیفه الهی خود در حمایت از مسلم بن عقیل را با سرافرازی به انجام رساند. دو نکته که مورخان در این باره ثبت کرده‌اند، عبارت است از:

سخنان پرشور در حمایت از مسلم

پس از ورود مسلم بن عقیل به کوفه و استقرار در منزل مختار بن ابی عبیده و خواندن نامه‌ی امام حسین علیه‌السلام، عابس از جای برمی‌خیزد و در جمع حاضران می‌گوید: من نمی‌دانم چه در دل مردم می‌گذارد و شما را به هواداری ایشان دلخوش و مغرور نمی‌سازم. من تنها از حال خود به شما خبر می‌دهم که نفس خود را بر آن آماده کرده‌ام به خدا قسم که هرگاه مرا به کاری فرابخوانید پیرویتان می‌کنم و با دشمنان شما کارزار خواهم کرد و پیوسته در یاری شما شمشیر می‌زنم تا خدا را ملاقات کنم و جز از خدا از کسی مزد نخواهم. [۱۰]. این سخن چنان در دیگران تاثیر گذاشت که حبیب بن مظاهر بی‌درنگ از جای برخاست و سخنان عابس را چنین تایید کرد: [صفحه ۱۴] خدا تو را رحمت کند ای عابس! همانا آنچه در دل داشتی با بیانی کوتاه ادا کردی. قسم به خدا، من نیز با تو هم عقیده‌ام. [۱۱].

بیک مسلم به امام حسین

زمانی که عابس بن ابی شیب ماموریت یافت نامه‌ی حضرت مسلم بن عقیل را درباره اوضاع کوفه و بیعت مردم با وی، در مکه به امام حسین برساند، [۱۲] با عده‌ای از کوفیان، نامه را به مکه برد و ضمن تسلیم آن به امام گزارشی از ورود مسلم و اجتماع مردم برای بیعت با او، ارائه کرد. آنگاه حضرت با دریافت نامه آماده سفر به کوفه شد. [۱۳].

همسفر امام حسین از مکه تا کربلا

عباس بن ابی شیب پس از تسلیم نامه به امام به کوفه بازنگشت و با کاروان امام حسین علیه‌السلام به کربلا شتافت. علامه مازندرانی می‌نویسد: و کان مع الحسین الی ان نزل معه کربلا مع شوذب [۱۴]، عابس همراه حسین بن علی علیه‌السلام بود تا این که خود و شوذب (یکی از پیکارگران شجاع کوفه) به کربلا فرود آمدند. [صفحه ۱۵]

شور آفرین کربلابیان

وی شوذب را همراه خود به کربلا آورد و در روز عاشورا او را به جهاد تشویق می‌کرد و می‌گفت ای شوذب، امروز چه در خاطر داری؟ شوذب گفت: می‌خواهی چه در خاطر داشته باشم! قصد کرده‌ام با تو در رکاب پسر پیامبر خدا مبارزه کنم تا کشته شوم.

عابس گفت: گمان من هم به تو همین بود. هم اکنون به خدمت آن حضرت بشتاب تا تو را چون دیگر یاران در شمار شهدا به حساب گیرد، زیرا در این ساعت اگر کسی همراهم بود که به او نزدیک‌تر بودم به رفتنش خرسند می‌شدم. بدان که پس از امروز چنین سعادت‌ی به دست هیچ کس نیاید. بدین سبب سزاوار است در چنین روزی در حد توان به دنبال اجر و ثواب باشیم. زیرا پس از امروز عملی در کار نیست و روز جزا فرامی‌رسد. شوذب با شنیدن گفتار عابس به خدمت حضرت شتافت و پس از رخصت میدان رفتن سلام وداع گفته، روانه‌ی میدان شد و جنگیدن تا به فیض شهادت نایل آمد. [۱۵].

آخرین دیدار و سخن با معشوق

پس از شهادت شوذب، عابس نزد امام شتافت و پس از سلام [صفحه ۱۶] عرض کرد: ای اباعبدالله، بر پهنه‌ی زمین، هیچ آفریده‌ای - چه نزدیک و چه دور، چه خویش و چه بیگانه - در نزد من عزیزتر و محبوب‌تر از شما نیست. اگر می‌توانستم این ستم و کشتن را از شما دفع کنم.. در آن سستی نمی‌کردم. آنگاه که آن حضرت را سلام داد و گفت گواه باش که من بر دین تو و پدرت هستم. سپس راهی میدان شد [۱۶].

در میدان نبرد

هنگامی که عابس بن ابی شیبب پا به میدان نبرد گذاشت، در حالی که پیشانی‌ام مجروح شده بود، مردی از لشکر عمر بن سعد به نام ربیع بن تمیم، بی‌درنگ او را شناخت و چون سابقه دلاوری او را در صفین به خاطر داشت بی‌اختیار فریاد زد: هذا اسد الاسود، هذا ابن ابی شیبب [۱۷]، این شیر شیران، عابس بن ابی شیبب است. هیچ کس به کارزار او نرود که از جنگ با او به سلامت نرهد. علامه مجلسی می‌افزاید: عابس فریاد می‌کشید: الا رجل، الا رجل، آیا مرد هم‌اوردی نیست که به جنگ من بیاید [۱۸]. لشکر ابن سعد پیوسته از نزدیک شدن به او خودداری می‌کرد. [صفحه ۱۷] این حالت بر او ناگوار آمد. بدین علت فریاد کشید: او را سنگباران کنید! سپاهیان به دستور او از هر سو عابس را سنگ باران کردند. چون عابس چنین دید زره از تن دور کرد و کلاه خود را از سر بیفکند [۱۹] شمشیر به دست، مردانه وارد کارزار شد. ربیع گوید: چون چنین دیدم، به عابس گفتم آیا نمی‌هراسی که در گرما گرم جنگ سر برهنه‌ای؟! عابس گفت: آنچه از سوی دوست به دوست برسد آسان است. [۲۰] به خدا قسم، او به هر طرف حمله می‌کرد بیش از دویست تن از پیش روی او می‌گریختند و بر یکدیگر هجوم می‌آوردند. لشکریان از مقابل وی مانند گوسفندانی که از گرگ فرار می‌کنند، می‌گریختند و او مانند شیر می‌غرید و می‌رزمید تا آن که لشکر از هر سو او را به محاصره خود درآورد و از جراحت سنگ و زخم شمشیر و سنان، وی را از پای درآوردند و به شهادت رساندند. [۲۱].

جدا شدن سر از پیکر

پس از شهادت عابس، دشمن به طرف پیکر پاکش شتافت تا سر [صفحه ۱۸] مقدسش را از بدن جدا کند، اما سخت به نزاع افتادند. زیرا هر یک می‌خواست خود این کار را انجام دهد. عمر بن سعد با مشاهده این اختلاف، خود پیش آمد و سر عابس را از تن جدا کرد. [۲۲]. زمانی که سر او را بردند، جماعتی از دلاوران دشمن هریک می‌خواست کشته شدن عابس را به خود نسبت دهد. عمر بن سعد گفت: بی‌سبب نزاع نکنید. زیرا هیچ یک به تنهایی او را نکشت و در کشتن او همگی سهم داشتید. [۲۳]. روشن نیست که عمر بن سعد از پرتاب کردن برخی سرهای شهدا به سوی لشکرگاه امام حسین چه هدفی را دنبال می‌کرد، اما این روشن است که وی سر مقدس سه تن از شهدا را به طرف امام حسین علیه‌السلام پرتاب کرد: ۱- عبدالله بن عمیر کلبی ۲- عمرو بن جناده ۳- عابس بن ابی شیبب شاکری. [۲۴].

درسی که از عابس می‌آموزیم

زندگی و شهادت عابس به آیندگان آموخت که عبادت و شب [صفحه ۱۹] زنده‌داری بدون ولایت اهل بیت علیهم‌السلام هیچ ارزشی ندارد و زندگی راهبانه‌ای که در عبادت و گوشه‌نشینی و دوری از مردم، خلاصه شود و از بینش دینی و شناخت پیشوای راستین، بی‌بهره باشد، جز زیان و از دست دادن ایمان نتیجه‌ای در برنخواهد داشت. هرچند عابس جانباز جنگ صفین بود، هرگز روحیه انقلابی خود را از کف نداد و با گذشت بیست سال از جنگ صفین و شهادت امام علی علیه‌السلام، در دفاع از ولایت ثابت قدم ماند، تا در کربلا به شهادت رسید. [صفحه ۲۳]

نافع بن هلال جملی

اشاره

از تبار جمل بن سعد العشیره و از طایفه مذحج است. او فردی شریف و شجاعی معروف و با سابقه و یکی از قاریان قرآن و از راویان حدیث بوده است [۲۵]. نافع یکی از یاران مخلص و باوفای امیرمومنان و از زمره یاوران امام حسین علیه‌السلام است. [۲۶]. که در زیارت رجبیه و ناحیه از سوی امام معصوم علیه‌السلام بر او سلام داده شده است و همین امر برای اثبات شرافت و فضیلت او کافی است. [۲۷]. نافع یکی از پیشگامان و پیشقراولان نهضت مقدس امام حسین علیه‌السلام است که گفتار و رفتار و کردارش نشان‌گر میزان اعتقاد و صداقت او می‌باشد. [صفحه ۲۴] در روز عاشورا پس از نبرد بی‌امان، دشمن، بازوان نافع را می‌شکند و او را به اسارت می‌گیرد و سرانجام شمر بن ذی الجوشن به دستور ابن‌سعد او را به شهادت می‌رساند.

اختلاف در نام

تاریخ نگاران بزرگ در ضبط نام وی دچار اشتباه و تردید گردیده‌اند و برخی همانند سید ابن طاووس نام وی را هلال بن نافع بجلی، [۲۸] و گروهی وی را نافع بن هلال جملی می‌دانند. ممکن است ابن طاووس در ضبط این نام، کلمه نافع را از اول نام وی به اشتباه حذف کرده است، چنان که شاید این، نام دو نفر باشد. با این حال ابن طاووس، هلال بن نافع را همان کس می‌داند که دیگران او را نافع بن هلال می‌دانند از طرفی وی شخصی را به همین نام، بدون ذکر لقب، در سپاه عمر بن سعد برمی‌شمرد که پس از مشاهده بی‌رحمی‌های سپاه عمر بن سعد از ایشان جدا می‌شود. [۲۹]. بر پایه‌ی آنچه محدث قمی (ره) می‌نویسد [۳۰] چنین به نظر می‌رسد که این دو، نام یک فرد است و او نافع بن هلال بن نافع است، [صفحه ۲۵] جز این که با حذف کلمه‌ی نافع از بخش نخست نام گمان می‌شود که او فرد دیگری است.

امتیازات

نافع علاوه بر صفات برجسته اخلاقی، امتیازاتی داشته است که هر یک نشانگر مقام والای او است.

همراه با علی

زمانی که حسن بن علی علیه‌السلام پیام امام علی علیه‌السلام را در کثوفه به مردم رساند هزاران نفر برای پشتیبانی از جانشین پیامبر راهی بصره شدند و نافع بن هلال از پیشگامان آنان است، که تا پایان از امام علی علیه‌السلام حمایت کرد و در جنگ جمل و صفین

و نهروان رشادتها آفرید. [۳۱].

پیشگام در نهضت حسینی

آن عارف دل‌باخته، هنگامی که دانست مردم کوفه از امام حسین علیه‌السلام دعوت کرده‌اند خود را آماده درک محضر امام و استفاده از حضور پرفیضش نمود. پس از آمدن مسلم بن عقیل به کوفه، همراه بیعت‌کنندگان آمادگی خود را برای پیوستن به نهضت ابی‌عبدالله علیه‌السلام اعلام نمود. با شنیدن خبر کوچ امام از مکه به سمت کوفه تاب نیاورد [صفحه ۲۶] و به سوی امام علیه‌السلام شتافت [۳۲] و در میان راه به امام حسین علیه‌السلام رسید. برخی می‌نویسند: نافع پیش از شهید شدن مسلم بن عقیل به امام پیوست. [۳۳].

یار شور آفرین

این چهره محبوب در تحریک و تشویق یاران ابی‌عبدالله علیه‌السلام و در استقامت و پایداری آنها سهم به‌سزایی داشته و از اندک یاران امام بوده که پس از سخنرانی حضرت از جای برخاسته و در تایید مواضع آن حضرت سخن گفته و عشق درونی خود را به امام ابراز کرده است. گویند پس از ملاقات امام با حر بن یزید [۳۴] و سخن گفتن با آنها، نافع بن هلال از جای برخاست و با شور و احساسی توصیف‌ناپذیر، به امام گفت: تو می‌دانی که جدت رسول خدا نتوانست محبت خویش را در قلب همه‌ی مردم جای دهد و نیز هرچه کوشید مردم از او پیروی کنند موفق نشد. زیرا برخی از آن مردم منافق بودند و به او وعده یاری می‌دادند، اما مکر و حيله در دل داشتند. برخوردارشان در ظاهر خوب اما در پنهانی کردارشان تلخ‌تر از حنظل بود، تا این که [صفحه ۲۷] خداوند او را به سوی خود فراخواند. کار پدر تو نیز همانگونه بود. دسته‌ای بر یاری‌اش جمع شدند و همراه او به جنگ ناکثین و قاسطین و مارقین رفتند، تا این که اجل او فرارسید و به سوی رحمت و رضوان الهی شتافت. تو امروز در نزد ما موقعیتی شبیه جد و پدرت داری. پس هر که پیمان‌شکنی کند به کسی جز خود زیان نرسانده است و خداوند از او بی‌نیاز است. پس ما را هر کجا که می‌خواهی ببر، خواه به سوی مشرق یا مغرب، ما نیز همراه تو و در کنارت خواهیم بود. به خدا قسم، ما از کشته شدن در راه او هراس نداریم و راه خود را با بصیرت و آگاهی تمام در پیش گرفته‌ایم و ثابت و استوار خواهیم بود و با دوستان تو دوستی می‌ورزیم و با دشمنان دشمن هستیم. [۳۵].

تیرانداز ماهر

از دیگر امتیازات نافع بن هلال مهارت وی در تیراندازی کار آزمودگی است. نوشته‌اند: وی هنگام تیراندازی به سوی دشمن هرگز تیرهایش به خطا نمی‌رفت [۳۶] بسیار دلیر بود، و برای آن که دشمن بدان این تیرها از سوی چه کسی پرتاب می‌شود نام خود را بر روی [صفحه ۲۸] آنها می‌نوشته است [۳۷] و آنها را زهر آگین می‌کرد. [۳۸] تا دشمن جان سالم به در نبرد. نافع عده‌ای را زخمی کرد و دوازده نفر را به تیر به هلاکت رساند. [۳۹].

با قمر بنی‌هاشم در ماموریتی دشوار

در روز هفتم ماه محرم که دشمن محاصره را بر امام و یارانش تنگ‌تر کرد و راه ورود به آب فرات را بر آنها بست. تشنگی بر زنان و کودکان امام غلبه کرد و حسین بن علی علیه‌السلام برادر خود را با بیست تن از یارانش، که نافع بن هلال نیز در میانشان بود، فرستاد تا کمی آب بیاورند. [۴۰]. برخی نوشته‌اند آنها سی نفر سواره و بیست نفر پیاده بودند، در حالی که بیست مشک با خود

داشتند. شبانه حرکت کردند تا به نزدیکی شط فرات رسیدند. نافع بن هلال نیز پیشاپیش ایشان با پرچم مخصوص حرکت می‌کرد. [صفحه ۲۹] عمرو بن حجاج پرسید: کیستی؟ نافع خود را معرفی کرد. ابن حجاج گفت: برادر، خوش آمدی. علت آمدنت به این جا چیست؟ نافع گفت: آمده‌ام از این آب که ما را از آن محروم کرده‌اند، بنوشم. عمرو بن حجاج گفت: بنوش، گوارایت باد. نافع گفت: به خدا سوگند، در حالی که حسین و یارانش تشنه کام‌اند هرگز من آب نمی‌نوشم. در این حال، سپاهیان عمرو به سوی همراهان نافع تاختند. عمرو گفت: آنها نباید از این آب بنوشند. ما را برای همین کار در این مکان گمارده‌اند. در حالی که سپاهیان عمرو بن حجاج نزدیکتر می‌شدند عباس بن علی بن پیادگان دستور داد مشکها را پر کنند و آنها نیز چنین کردند. و چون عمرو و سپاهیانش خواستند راه را بر آنان ببندند، عباس بن علی و نافع بن هلال بر آنها یورش بردند و آنها را به پیکار مشغول کردند. سواران راه را بر سپاه عمرو بستند تا پیادگان بتوانند مشکها را از آن منطقه دور کرده، به خیمه‌ها برسانند. سپاهیان عمرو بر سواران تاختند و اندکی آنها را به عقب راندند، تا آن که مردی از سپاهیان با نیزه‌ی نافع بن هلال زخمی عمیق برداشت و به علت خونریزی شدید [صفحه ۳۰] به هلاکت رسید و اصحاب به نزد امام بازگشتند. [۴۱].

در شب عاشورا

در نیمه شب عاشورا امام حسین علیه‌السلام بیرون آمد و خیمه‌ها و تپه‌های اطراف را نگاه می‌کرد. نافع بن هلال هم از خیمه بیرون آمد و به دنبال حضرت حرکت کرد. امام از نافع پرسید: چرا به دنبال من می‌آیی؟ نافع گفت: ای فرزند رسول خدا، دیدم شما به طرف لشکر دشمن می‌روید، بر جان شما بیمناک شدم. امام فرمود: من اطراف را بررسی می‌کنم تا مبادا فردا به هنگام جنگ و حمله طرفین، کمینگاهی برای دشمن و هجوم از پشت سر، وجود داشته باشد. نافع می‌گوید: امام در حالی بازگشت که دست مرا گرفته، می‌فرمود: به خدا سوگند، این وعده‌ای است که در آن خلافتی نیست. سپس فرمود: آیا در این تاریکی شب این راه را که در میان دو کوه قرار گرفته است پیش نمی‌گیری تا خود را نجات دهی! گویند: در این حال، نافع بن هلال خود را بر قدمهای امام انداخت و پیوسته پای امام را بوسه می‌زد و می‌گفت: مادرم در سوگم بگرید اگر چنین کاری کنم! من شمشیرم را به هزار و اسبم را به همان [صفحه ۳۱] قدر خریده‌ام. سوگند به آن خدایی که نعمت وجودت را بر من منت نهاد، هرگز از تو جدا نخواهم شد تا در کنار تو شهید شوم. نافع می‌گوید: سپس امام داخل خیمه‌ی خواهرش زینب گردید. من در بیرون خیمه در انتظار بازگشت حضرت ایستادم. شنیدم که بانو زینب به امام می‌گفت: آیا از تصمیم یارانت آگاهی؟ ترسانم که در وسط کارزار رهایت کنند! امام فرمود: آری، به خدا قسم، آنها را به درستی آزمودم. آنها را جز این گونه نیافتم که همانند علاقه‌ی کودک به پستان مادر به شهادت سخت علاقه دارند. چون من این سخن را شنیدم گریستم و به نزد حبیب بن مظاهر آمده، او را از ماجرا آگاه ساختم. حبیب گفت: اگر نه این بود که منتظر امر امام هستم، هم اینک به دشمن حمله می‌کردم. به او گفتم: امام هم اکنون نزد خواهرش است و گمان می‌کنم دیگر بانوان نیز همچون بانو زینب بی‌قرارند. آیا بهتر نیست اصحاب را جمع نموده، سخنی بگویند تا زنها آرامشی بیابند؟ حبیب از جای برخاست و فریاد زد: ای یاران غیرتمند و ای شیران بیشه! با شنیدن صدای حبیب تمام یاران همانند شیران خشمگین از چادرها بیرون جستند، حبیب به بنی‌هاشم گفت: شما به [صفحه ۳۲] خیمه‌های خود برگردید، امیدوارم چشمه‌ایتان بیدار نماند. آنگاه برای یاران خود آنچه از نافع دیده و شنیده بود، گزارش کرد. اینجا بود که یکایک ایشان همصدا گفتند: سوگند به خدایی که بر ما منت نهاد، اگر منتظر امر امام نبودیم بی‌درنگ با شمشیرهایمان به دشمن حمله‌ور می‌شدیم. قلبت آرام و چشم تو روشن باد. حبیب به آنها نوید جزای خیر داد و فرمود: حال برخیزید و به همراه من آید تا ایشان را با سخنان خود آرام کنیم. همه به کنار خیمه‌های اهل بیت آمدند و ندا کردند: ای خاندان رسول خدا، این شمشیرهای جوانمردان شما است که صاحبانش قسم خورده‌اند آنها را در غلاف نکنند مگر نخست در گردن کسانی فرود رود که نظر بدی به شما دارند این نیزه‌های غلامان شما است که صاحبانش سوگند یاد

کرده‌اند که آنها را جز در سینه کسانی که می‌خواهند جمع شما را پراکنده کنند، قرار ندهند. آنان از خیمه بیرون آمدند و گفتند: ای جوانمردان پاک سرشت، از دختران پیامبر و فرزندان امیر مومنان حمایت کنید. به دنبال این سخن همه اصحاب گریستند. [۴۲].

[صفحه ۳۳]

در روز عاشورا

در روز عاشورا نافع پس از مسلم بن عوسجه، رجز گویان به میدان نبرد شتافت. [۴۳] او در رجز خود چنین می‌گفت: ان تنکرونی فانا ابن‌الجملی دینی علی دین حسین بن علی [۴۴]. اگر مرا نمی‌شناسید خودم را معرفی می‌کنم. من از قبیله جملی هستم و آیین و دینم همان دین حسین بن علی علیه‌السلام است. مردی از بنی قطیعه [۴۵]. در برابر او قرار گرفت و گفت: من بر دین عثمان هستم. نافع پاسخ داد: پس تو بر دین شیطان می‌باشی و بر او حمله کرد و سرانجام به وسیله ضربت نافع کشته شد. در این هنگام نافع و مسلم در میدان، در جانب راست سپاه عمر بن سعد جولان می‌دادند. چون عمرو بن حجاج چنین دید بر سپاهیان فریاد برآورد: ای بی‌خردان اندکی صبر کنید... آیا می‌دانید با چه کسی می‌جنگید؟! شما با جنگاوران و شیردلان شهر کوفه و مردم با بصیرتی که خود را آماده مرگ کرده‌اند، می‌جنگید. با این که شمار آنها کم است، هیچ کس از شما به میدان نمی‌رود مگر آن که او را خواهند کشت. به خدا قسم، شما با این عده‌ی بسیار اگر فقط با سنگ به آنها [صفحه ۳۴] هجوم ببرید آنها را خواهید کشت... [۴۶].

بازوی توانمند نافع

در روز عاشورا نافع بن هلال پیوسته با نشانه گرفتن دشمن به وسیله تیرهای خود آنها را سرگردان کرده بود. خوارزمی می‌نویسد: او همچنان تیراندازی می‌کرد تا این که تیرهایش تمام شد. سپس شمشیر خود را از نیام بیرون کشید و به دشمن حمله‌ور شد و چنین رجز می‌گفت: أنا الغلام الیمنی الجملی دینی علی دین حسین و علیان اقتل الیوم فهذا أملی و ذاک رأیی و الاقی عملیمن غلام یمنی و جملی و پیرو دین حسین و علی علیه‌السلام هستم، اگر امروز کشته شوم، به آرزوی دیرین خود و به نتیجه‌ی اعمال گذشته‌ام دست خواهم یافت. [۴۷]. او در این نبرد نابرابر، دوازده [۴۸] یا سیزده [۴۹] یا هفتاد نفر را به هلاکت رساند. [۵۰] دشمن که نتوانست با او به مقابله برخیزد چاره [صفحه ۳۵] را در حمله دسته جمعی دید. از این روی اطرافش را گرفته، او را هدف تیر و سنگ قرار دادند تا بازوان او را شکستند. [۵۱].

جانباز، در اسارت دشمن

پس از شکستن بازوان نافع دشمن او را به اسارت گرفت و به نزد عمر بن سعد برد. ابن‌سعد به او گفت: ای نافع، وای بر تو! چرا با خود چنین کردی؟! نافع گفت: پروردگارم از قصد من آگاه است. سپس در حالی که خون بر محاسن او جاری بود، به او گفتند: مگر نمی‌بینی با خود چه کرده‌ای؟! نافع گفت: دوازده نفر از شما را کشته‌ام و خود را ملامت نمی‌کنم. اگر بازوان من سالم بود نمی‌توانستید مرا اسیر کنید. شمر به عمر بن سعد گفت: او را بکش! عمر گفت: تو او را آوردی، اگر می‌خواهی خود او را بکش. شمر شمشیر از نیام کشید و چون خواست نافع را بکشد، نافع بن هلال گفت: به خدا سوگند، اگر تو مسلمان بودی، ملاقات خدا برایت بسیار دشوار بود و خون ما بر گردن تو سنگینی می‌کرد. خدا را سپاس می‌گویم که مرگ ما را به دست بدترین آفریدگان، قرار داد آنگاه شمر او را به شهادت رساند. [۵۲]. [صفحه ۳۶]

پیام نافع بن هلال

نافع تا آن هنگام که امام علی علیه‌السلام زنده بود در همه جا همراه او بود. پس از شهادت آن حضرت در کنار امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام و در انتظار فرمانشان به سر می‌برد. نافع هرگز از مرگ نهراسید و در آزمایشها با سربلندی از گذرگاه‌های دشوار عبور کرد. شکسته شدن بازوان و در اسارت بودنش، هرگز در فکر وایداهش تاثیر نکرد. اگرچه نافع در آخرین لحظات پیام و توصیه‌ی خاصی نداشت اما سرتاسر زندگی این مرد برای ما پیام و توصیه بود. [صفحه ۳۹]

عبدالله بن عمیر کلبی

ویژگیهای عبدالله بن عمیر

عبدالله بن عمیر کلبی علیمی معروف به ابو وهب یکی از ایثارگران بزرگ کربلا است که خود و همسرش در حوالی کوفه زندگی می‌کردند. [۵۳].

بزرگترین امتیاز

از میان صفات و امتیازات او یک ویژگی، درخشندگی خاصی به شخصیت او بخشیده است و آن تشخیص درست و سنجیده‌ای بود که عبدالله را در آن وضع آشفته به ساحل نجات رساند. او همیشه آرزومند جنگ با کفار بود [۵۴]، تا بدین وسیله خدا و پیامبرش را در این پیکار خشنود سازد. زمانی که یزیدیان در مقابل حسین بن علی علیه‌السلام موضع‌گیری کردند انتخاب آخرت بر دنیا، برای بسیاری از شیعیان دشوار گردید. [صفحه ۴۰] در چنین روزگاری فردی مانند عبدالله بن عمیر با آگاهی کامل و بصیرت قوی و اراده‌ای آهنین تصمیم قطعی می‌گیرد که از امام حسین علیه‌السلام دفاع کند. او همسر خود را نیز از این تصمیم آگاه می‌سازد. همسر گرامی او نیز با تشویق و استقبال از چنین کاری درخواست می‌کند تا وی را نیز به همراهش به کربلا ببرد.

همسر فهیم

دومین امتیاز عبدالله بن عمیر داشتن همسری بسیار عاقل و دانا و فهیم است همین امر باعث رشد و موفقیت عبدالله گردید و سعادت دنیا و آخرت او را سبب شد. ام وهب، همسر عبدالله از قبیله بنی نمر بن قاسط بود [۵۵]، این بانوی وارسته و با بصیرت و دانا، که با بررسی اوضاع کوفه و درک موقعیت همسر خود، او را بر چنین تصمیم و اراده‌ای آفرین گفت تشویق کرد و خود به حضور در کربلا بسنده نکرد، بلکه با دیدن همسر خود در میدان رزم، عمود خیمه را برداشته، با تشویق شوهر خود به دفاع از امام حسین و خاندان او، وارد جنگ با دشمنان خدا شد و تا کشته شدن در کنار عبدالله حاضر به بازگشت نشد، اما با خواست امام زمان خود یعنی امام حسین علیه‌السلام بار دیگر به خیمه بازگشت. [صفحه ۴۱] زمانی که همسرش به شهادت رسید، از این که او به عالی‌ترین مراتب کمال رسیده است شادمان شد و از خدا خواست تا همنشین عبدالله در بهشت باشد و خدا دعای او را اجابت کرد و در کنار شوهرش به شهادت رسید.

توصیف شجاعت عبدالله از زبان امام

شجاعت و توانمندی عبدالله بن عمیر وی را حریف شجاعان و دلیران کرده بود. در روز عاشورا وقتی امام بازوان نیرومند او را مشاهده کرد به دیگر یاران فرمود: می‌دانم که او حریف پیکارگران این میدان است. [۵۶] سپس از او می‌خواهد که به جنگ با آنها پردازد.

دعای خیر امام حسین

عبدالله بن عمیر و همسرش از کسانی‌اند که در روز عاشورا از دعای خیر امام حسین علیه‌السلام بهره‌مند گشته‌اند. حضرت پس از برگرداندن همسر فداکارش به خیمه‌ها فرمود: خدای به شما خاندان، برای این فداکاری و جانبازی در راه اهل بیت پیامبر، جزای خیر بدهد.

حرکت به سوی کربلا

با ورود فرماندار جدید به کوفه رعب عجیبی بر اهالی چیره شد، به طوری که آسایش و آرامش از مردم آن دیار سلب شد. بسیاری از [صفحه ۴۲] انقلابیان و مردم کوفه روانه زندان گشته یا از ترس جان در مخفی گاه به سر می‌بردند یا شبانه از کوفه می‌گریختند. در ایامی که عیدالله بن زیاد مردم کوفه را برای جنگ با امام حسین بسیج می‌کرد و فوج فوج آنها را به لشکرگاه نخیله می‌فرستاد تا پس از سازماندهی به کربلا روند، عبدالله روزی به لشکرگاه رفت و سپاه کوفه را مشاهده کرد که عازم حرکت به سوی کربلا هستند. به وی گفتند: این سپاه به جنگ با حسین فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌روند. عبدالله بن عمیر گفت: به خدا سوگند، من سالیانی است مشتاق جهاد با اهل شرک هستم و امیدوارم جنگ با این جماعت، که با پسر دختر پیامبرشان می‌جنگند، ثوابش کمتر از جهاد با مشرکان نباشد سپس نزد همسرش ام وهب‌مد و او را از این ماجرا آگاه و تصمیم خود را بیان کرد. همسرش گفت: درست اندیشیده‌ای! خداوند تو را به بهترین راه‌ها و درست‌ترین اندیشه‌ها راهنمایی کند. همین کار را بکن و مرا نیز با خود ببر. پس شب هنگام با همسرش به کربلا شتافتند و در آن جا به خدمت امام حسین علیه‌السلام رسیدند. [۵۷].

[صفحه ۴۳]

در میدان جنگ

پس از فروکش کردن حمله سراسری عمر بن سعد و کشته شدن پنجاه نفر از یاران باوفای امام حسین علیه‌السلام و استغاثه امام، نوبت فداکاری و جانبازی سایر یاران امام رسید و گویند اولین فردی که پا به میدان جهاد و شهادت گذاشت عبدالله بن عمیر کلبی بود. نوشته‌اند: وقتی که یسار، غلام زیاد بن ابیه و سالم، غلام عیدالله به میدان آمدند و از سپاهیان امام مبارز طلبیدند، حبیب بن مظاهر و بریر بن خضیر از جای برخاستند تا به میدان بروند. امام حسین علیه‌السلام مانع شد. عبدالله بن عمیر از حضرت اجازه خواست و امام به او نظر کرد و او را مردی گندم‌گون و بلند بالا و دارای بازوانی قوی و سینه‌ای گشاده یافت. فرمود: اگر می‌خواهی به جانب آنان رو. عبدالله به میدان شتافت. سالم و یسار نخست از نسب او سوال کردند. او خود را معرفی نمود آن دو گفتند: ما تو را نمی‌شناسیم. سپس زهیر یا حبیب یا بریر را به میدان فراخواندند. عبدالله به یسار که جلوتر از سالم ایستاده بود، گفت: از جنگ با مردم ننگ داری؟! هر کس به جنگ تو آید بهتر از تو خواهد بود. پس بر او حمله برد و وی را کشت. در آن هنگام که سرگرم مبارزه با او بود، سالم با عبدالله حمله کرد. یاران امام فریاد برآوردند: عبدالله، مواظب باش که سالم آهنگ تو کرده است! او اهمیت نداد و سالم بر او حمله کرد. عبدالله بن عمیر [صفحه ۴۴] دست خود را جلو آورد و انگشتان چپ او قطع شد [۵۸]، ولی بی‌درنگ بر سالم حمله برد و او را با شمشیر از پای درآورد. سپس در حالی که رو به سوی امام کرده بود، این رجز را می‌خواند: ان تکرونی فانا ابن کلب حسبی بیتی فی علیم حسیانی امرؤ ذو مره و عصب و لست بالخوار عند الحریانی زعمیم لک ام وهب بالطن فیهم مقدماً والضرباگر مرا نمی‌شناسید من فرزند قبیله‌ی کلب هستم، برای قبیله‌ی بنی علیم همین بس که مانند خاندان من در آن است. مردی هستم که نیرویم را باید از تیغ بخواهید. اگر مرا مشکلی پیش آید ضعیف نباشم. ای ام‌وهب، من تعهد می‌کنم که با

نیره و شمشیر زدن به دشمن روی آورم. ام وهب همسر عبدالله عمود خیمه را بر گرفت و رو به سوی همسر خود آورد و گفت: پدر و مادرم به فدایت باد! در برابر نوادگان رسول خدا خوب مبارزه کن. عبدالله او را به سوی زنان برگرداند. ام وهب لباس همسر خود را گرفت و گفت: هرگز تو را رها نمی‌کنم تا در کنارت کشته شوم. عبدالله که دست راستش در اثر خون دشمنان به دسته شمشیر چسبیده بود و انگشتان دست چپ او قطع شده بود نتوانست همسرش را باز گرداند. امام حسین علیه‌السلام پیش آمد و فرمود: خدا شما [صفحه ۴۵] خاندان را جزای خیر دهد. به سوی زنان بازگرد و با آنان باش. خدا تو را رحمت کند! جنگ کردن وظیفه‌ی زنان نیست. پس او باز گشت. [۵۹].

شهادت

با حمله‌ی عمرو بن حجاج بر جانب راست سپاه امام، یاران حضرت به نبرد پرداختند، و مقاومت کردند. پس از این شمر بن ذی الجوشن هم به جانب چپ سپاه هجوم برد. در این زمان عبدالله بن عمیر رو در روی ایشان قرار گرفت و گروهی از آنان را کشت. در این هنگام هانی بن ثابت حضرمی و بکیر بن حی تمیمی با استفاده از فرصت به عبدالله یورش بردند و او را شهید کردند. [۶۰] بعد از شهادت عبدالله، سواران و پیادگان سپاه عمر بن سعد به یکباره به یاران امام حمله‌ور شدند و بار دیگر جنگ سختی در گرفت و بیشتر اصحاب امام بر روی زمین افتادند. چون غبار میدان رزم فرونشست همسر عبدالله بن عمیر برای یابیدن کشته‌ی او به راه افتاد و چون او را یافت بر بالینش نشست و خاک از رخسار او پاک کرد و گفت بهشت خدا تو را گوارا باد! از خدایی که بهشت را روزی تو کرد، می‌خواهم که مرا در کنارت در بهشت قرار دهد. در همین هنگام شمر [صفحه ۴۶] به غلامش دستور داد تا عمود خود را بر سر او فرود آورد. در اثر این ضربه، ام وهب به آرزوی خود رسید و در کنار همسر شهیدش جان سپرد. [۶۱]. [صفحه ۴۹]

وهب بن عبدالله بن حباب کلبی

اشاره

از دیگر شهدای جانباز صحرای کربلا است که به همراه همسر و مادر خود حضور یافت. به نقل برخی: وی فردی نصرانی بوده و خود و مادرش با راهنمایی امام حسین مسلمان شدند. هرچند زمان اسلام آوردن او روشن نیست این حقیقت درباره‌ی وی گفتنی است که در زمانی کوتاه به دو سعادت بزرگ نایل آمد. یکی اسلام و دیگری شهادت در خدا. وهب در روز عاشورا پس از نبرد بی‌امان و کشتن تعدادی از دشمنان، دو دستش قطع گردید و او را به اسارت بردند و در اردوی عمر بن سعد سرش را از بدن جدا و به طرف سپاه امام حسین پرتاب کردند.

وهب در روز عاشورا

در کتاب لهوف می‌خوانیم: در روز عاشورا مادرش به او گفت: برخیز و فرزند رسول خدا را یاری کن. گفت: آری، در آنچه فرمودی [صفحه ۵۰] کوتاهی ننمایم. [۶۲] پس به خدمت امام آمد و اذن جهاد گرفت و رهسپار میدان گردید. [۶۳] او در حالی که در میدان جولان می‌داد این رجز را می‌خواند: ان تنکرونی فانا ابن الکلبی سوف ترونی و ترون ضربیو حملتی و صولتی فی الحرب ادرک ثاری بعد ثار صحیو ادفع الکرب امام الکرب لیس جهادی فی الوغا بالعجب [۶۴]. گر شناسید من ابن کلبم زود ببینید من و هم ضربمحمله و صولت من در حربم خون رفیقان و خودم شد کسبمدفع کنم کرب زپیش کربم اهل نبردم نه اسیر لعیم [۶۵]. پس

جنگی نیکو نمود و آن گاه به سوی همسر و مادرش برگشت و به مادرش گفت: آیا از من راضی شدی؟ گفت: راضی نشوم تا آن که در پیش روی امام حسین علیه‌السلام کشته شوی. همسر او گفت: تو را به خدا که مرا به ماتم خویش اندوهناک مکن. مادرش گفت: از تقاضای همسرت روی گردان و به یاری امام حسین بشتاب تا شفاعت جدش در روز قیامت شامل حال ما شود. [صفحه ۵۱] پس بار دیگر وهب به میدان برگشته، در حالی که این رجز را می‌خواند: انی زعمیم لک ام وهب بالطن فیهم تاره و الضربضرب غلام مؤمن بالرب ای ام وهب، من تعهد می‌کنم که با نیزه و شمشیر زدن، به دشمن روی کنم، ضربت جوانی که به خدای ایمان دارد. پس نوزده سوار و دوازده پیاده [۶۶] را کشت و همچنان می‌رزمید تا این که دو دستش را قطع کردند. [۶۷] در این وقت مادر او عمود خیمه را بگرفت و به میدان درآمد و گفت: ای وهب، پدر و مادرم فدای تو باد! هرچه در توان داری از حرم رسول خدا دفاع کن. وهب خواست تا مادر خود را برگرداند اما او گوشه پیراهنش را گرفته، گفت: بر نمی‌گردم تا با تو در خون خویش غوطه‌ور شوم. چون امام چنین دید، فرمود: از اهل بیت من به شما جزای خیر برسد. به خیمه‌ی زنان مراجعت کن، خدا تو را رحمت کند. پس آن زن به سوی خیمه‌ها برگشت و آن جوان کلبی پیوسته می‌جنگید تا شهید شد. [صفحه ۵۲] گویند: همسر وهب بعد از شهادت شوهرش بیتابانه به جانب او دوید و صورت بر صورت او نهاد. شمر به غلام خود اشاره‌ای کرد و وی عمودی بر سر او زد و به شوهرش پیوست [۶۸]. علامه‌ی مجلسی می‌نویسد: وهب را به اسارت درآورده، نزد عمر بن سعد بردند. عمر بن سعد از روی خشم و عصبانیت به او روی کرده، گفت: چه حمله‌های سختی می‌کردی! سپس دستور داد تا گردن او را زدند و سر مقدسش را به سوی لشکر امام حسین علیه‌السلام پرتاب کردند. [۶۹]. نامهای متشابه‌در کتابهای شهادت نامه، سرگذشت دوه، سه فرد از شهدای کربلا- اندکی شبیه یکدیگر است و گاه چنین به نظر می‌رسد که همه‌ی این افراد نامی برای یک نفر است، از آن نمونه، عبدالله بن عمیر، [۷۰] وهب بن عبدالله بن حباب کلبی و وهب بن عبدالله بن عمیر کلبی است. آنچه گفتنی است این که: جزئیات رویداد روز عاشورا اغلب بر ما پوشیده است. از طرفی ممکن است شهادت تنی چند از شهدا به یک [صفحه ۵۳] گونه رخ داده باشد. با این حال آنچه قطعی‌تر است این که: در کربلا- بیش از یک زن در کنار شوهر خود به شهادت نرسید. در زیارت مخصوص حضرت ولی عصر (عج) فقط نام عبدالله بن عمیر کلبی دیده می‌شود. [۷۱]. و خلاصه اینکه: در برخی مقاتل فقط به نام عبدالله بن عمیر اشاره شده و در برخی دیگر فقط به نام وهب بن عبدالله بن حباب کلبی و یا وهب بن عبدالله بن عمیر کلبی اشاره شده است. و برخی دیگر به هر دو نام اشاره کرده‌اند حال این سوال مطرح است که آیا در این دو اسم اشتباهی رخ داده است به این معنی که اینها یک نفر بیش نیستند و یا این که دو نفرند. پاسخ این که در بین قدمای مورخین و صاحبان مقاتل این اختلاف وجود دارد، و اگر در تاریخ طبری و کامل ابن اثیر و ارشاد مفید فقط به ذکر عبدالله بن عمیر کلبی پرداخته شده، در فتوح ابن عثم و مناقب خوارزمی و مناقب ابن شهر آشوب و ابن‌نمای حلی، به نام وهب بن عبدالله کلبی اشاره شده است. بدین جهت از طرفی ملاحظه می‌کنیم هرچه که درباره عبدالله بن [صفحه ۵۴] عمیر نقل گردیده دسته دیگر همانها را برای وهب گفته‌اند. از قبیل قطع دست و آمدن همسر و کشته شدن او در کنار شوهر خود. در ثانی: تمام آن رجزهایی که درباره عبدالله بن عمیر کلبی گفته‌اند عیناً برای وهب بن عبدالله کلبی آورده شده. سوم: این که در کربلا- بیش از یک زن آن هم در کنار شوهر خود به شهادت نرسیده است. چهارم: آن که در نسب هر دو لقب کلبی آمده. و پنجم: جد هر دو یکی می‌باشد. از این روی محتمل است کلمه‌ی وهب از اول نام عبدالله افتاده باشد و طبق نسخه فتوح ابن‌اعثم و خوارزمی و غیره بگوئیم وهب بن عبدالله بن عمیر (بن حباب) کلبی است. و ششم: آن که فقط نام عبدالله بن عمیر کلبی در زیارت ناحیه آمده است [۷۲] و از وهب نامی برده نشده. و از سوی دیگر می‌توان گفت دو نفر می‌باشند زیرا اگر نگوئیم این دو پسر و پدر هستند، حداقل باید گفت دو نفر از یک طایفه می‌باشند، چون از دقت در ماجرای عبدالله چنین به دست می‌آید که عبدالله طبق درخواست همسر خویش با هم به کربلا آمدند، اما وهب با همسر و مادر خویش. [صفحه ۵۵] و در ثانی عبدالله بن عمیر در جنگ کشته شد اما وهب پس از جنگ نمایانی به خیمه برگشته و به مادر خود

گفت آیا از من راضی شدی یا نه و مادر او را تشویق به شهادت در راه امام حسین می‌کند و همسرش می‌گوید مرا به ماتم خویش اندوهناک مکن. و سوم درباره عبدالله گفته شده که چهار انگشت وی قطع شد ولی درباره وهب نوشته‌اند هکه دو دستش قطع شد. و چهارم درباره عبدالله نوشته‌اند همسرش ام وهب عمود خیمه را برگرفته و شوهر را تشویق به دفاع از امام حسین نمود که امام او را برگرداند و درباره هر دو نوشته‌اند همسر در کنار پیکر شوهرش به قتل رسیده اما درباره وهب آمده است که مادرش عمود خیمه را برگرفته ولی امام او را برگرداند. و آخر این که: درباره عبدالله بن عمیر نوشته‌اند که وی در حال جهاد و قتال با دشمن به شهادت می‌رسد اما درباره وهب گفته‌اند که پس قطع دو دستش او را به اسارت گرفته و در اردوی عمر بن سعد به شهادت رسید. و با وجود این احتمالات به یک قول قطعی نمی‌توان رسید اگرچه تشابه دو قضیه چنین احتمالی را می‌رساند و برخی چنین احتمالی داده‌اند. [۷۳]. [صفحه ۵۹]

سعید بن عبدالله حنفی

حوادث کوفه

ظلم بیش از حد حکومت بنی‌امیه بر مسلمانان، به ویژه مردم کوفه، آنها را وادار به واکنش در برابر یزید و کارگزارانش کرد. سعید بن عبدالله از زمره کسانی است که از همان ابتدا با دیگر انقلابیان کوفه پرچم مخالفت با بنی‌امیه برافراشت و در رشد حرکت مردمی و دعوت از حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام گامهای مهمی برداشت.

آخرین پیک به امام

از زمانی که مردم کوفه به طور رسمی از فرزند رسول خدا حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام برای آمدن به کوفه دعوت کردند و نامه و پیک فراوان به خدمت آن حضرت فرستادند. سعید بن عبدالله در این کار شرکت داشته و از آنها است که نامه‌ی دعوت نزد امام برده است [۷۴]. [صفحه ۶۰] در آخرین مرتبه‌ای که سعید بن خدمت حضرت رسید، امام نخست از او پرسید: نویسندگان نامه چه کسانی‌اند؟ سعید و همراهش هانی بن هانی سیعی گفتند: دعوت کنندگان، شبت بن ربیع تیمیمی، حجار بن ابجر عجللی، یزید بن حارث بن یزید شیبانی، یزید بن حارث بن رویم، عزره بن قیس احمسی، عمر بن حجاج زبیدی و محمد بن عمر بن عطارد بن حاجب تیمیمی می‌باشند. [۷۵]. آنگاه امام نامه‌ها را خواند و از نمایندگان درباره اوضاع مردم کوفه سوالاتی کرد و آنها هم اطلاعات خود را به حضرت گزارش کردند. [۷۶] سپس حضرت از جای برخاست و بین رکن و مقام دو رکعت نماز گزارد و از پروردگار متعال خیر طلب کرد و پس از آن مسلم بن عقیل را فراخواند و وی را از حقیقت حال و وضعیت مردم کوفه آگاه ساخت. [۷۷].

نماینده‌ی امام حسین

امام با شنیدن آخرین گزارش سعید و تصمیم بر اعزام نماینده برای بیعت گرفتن از مردم، نخست نامه‌ای نوشت و به هانی و سعید [صفحه ۶۱] سپرد تا برای مردم کوفه ببرند. امام در این نامه چنین نگاشتند: بسم الله الرحمن الرحیم. از حسین بن علی به گروه مسلمانان و مومنان. به درستی که هانی و سعید نامه‌های شما را برایم آوردند. این دو نفر آخرین گروه از فرستادگان شما به نزد من بودند و بر آنچه که همگان برای من نوشتید آگاهی یافتیم. درخواست بیشتر شما این بود که امام و رهبری نداریم، بی‌درنگ به سوی ما بیا! شاید خداوند ما را به برکت تو، بر حق و هدایت ثابت قدم بدارد. اینک برادر و پسر عمو و فردی مورد اعتماد اهل بیت

خود را به سوی شما فرستادم. به او دستور داده‌ام مرا از رای و نظرتان با اطلاع سازد. [۷۸].

سخنرانی در کوفه

با برگشتن سعید بن عبدالله و دیگر هیاتها به کوفه و بازگویی مشاهداتشان از امام حسین علیه‌السلام عشق و محبت شیعیان انقلابی به امام زیادتر گردید و از این که دانستند امام به ندای آنها پاسخ دلخواه داده و نماینده‌ای را گسیل می‌دارد اشک شوق ریختند و در انتظار نماینده آن حضرت لحظه‌شماری می‌کردند، تا این که مسلم بن عقیل وارد کوفه گشته، در خانه مختار ثقفی جای گرفت. مردم کوفه گروه گروه به دیدار مسلم شتافته، بیعت می‌کردند و [صفحه ۶۲] برخی در تایید حرکت مسلم و اظهار وفاداری به ابی عبدالله سخنان شیرین و دلنشین ایراد می‌نمودند. سعید سومین نفری بود که به هنگام ورود مسلم به کوفه از جابرخواست و پس از خوش آمد گویی به آن حضرت، سخنان پرشوری بیان کرد. او پس از بیانات عابس بن ابی شیب شاکری و حبیب بن مظاهر اسدی، سوگند یاد کرد که خود را آماده یاری ابی عبدالله و جانش را فدای او کند. [۷۹].

سفر به سوی محبوب

سعید بن عبدالله دو بار به خدمت ابی عبدالله شتافت، دربار دوم نامه‌ی حضرت مسلم بن عقیل را که در آن به تشریح چگونگی اوضاع اهل کوفه پرداخته بود، به مکه برد و پیوسته در مکه بود تا به همراه ابی عبدالله علیه‌السلام به کربلا آمد و به شهادت رسید. [۸۰]. مدت زمانی که سعید در پی انجام این وظایف بود حدود شش ماه است. در این مدت، این مرد بزرگ و انقلابی، به عشق امام و رهبرش دهر دشت و بیابان در رفت و آمد بود، تا این که به مقصود و مراد خود، که فوز عظیم شهادت در رکاب ولی الله الاعظم است، نایل شد. [صفحه ۶۳]

در شب عاشورا

از عملکرد سعید و نقش او در حوادث کوفه روشن است که در کربلا چه حماسه‌ای آفریده و چه درسی به آیندگان داده است. آنچه سعید در کربلا در دفاع از امام خویش انجام داد شاید در تاریخ، نظیر نداشته باشد. وی در شب عاشورا، به هنگامی که امام خطبه خواند و از یارانش خواست تا از تاریکی شب برای رفتن استفاده کنند، دومین فردی بود که در تایید مواضع به حق آن حضرت سخن گفت و شور آفرید. وی چنین گفت: به خدا قسم، هرگز تو را تنها نمی‌گذاریم و رهایت نمی‌کنیم تا خداوند بداند که ما حرمت پیامبر را درباره‌ی تو حفظ کردیم! به خدا سوگند، اگر می‌دانستم که کشته می‌شوم، سپس زنده شده و سوزانده می‌شوم و خاکسترم را بر باد می‌دهند و این کار هفتاد مرتبه درباره من انجام می‌شود، هرگز دست از تو بر نمی‌داشتم. چگونه چنین نکنم، در حالی که این یک مگر بیشتر نیست و پس از آن کرامتی است که هرگز پایان ندارد. [۸۱]. [صفحه ۶۴]

در روز عاشورا

عاشورا روزی بود که سعید به تمام گفته‌های پیشین خود جامه‌ی عمل پوشاند و به آیندگان ثابت کرد که آنچه گفته است به انجام می‌رساند، سعید بن عبدالله در روز عاشورا کاری کرد که از بسیاری انسانها هرگز ساخته نیست. زیرا نه جرات آن را دارايند و نه تحملش را.

سینه سعید، سپر امام

امام حسین علیه‌السلام در ظهر عاشورا برای ادای نماز، به دشمن پیشنهاد آتش بس موقت دادند، اما آنان نپذیرفتند. حضرت نیز بدون توجه به حملات لشکر ابن سعد به نماز ایستاد و به دو تن از یارانش به نامهای سعید بن عبدالله و عمرو بن قرظہ انصاری [۸۲] دستور داد که در پیش روی آن حضرت قرار گیرند. سید ابن طاووس در کتاب لهوف می‌نویسد: هنگام نماز ظهر امام علیه‌السلام به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی دستور داد که به همراه نیمی از یاران باقی مانده در مقابل او قرار گیرند تا به همراه نیم دیگر از یاران، نماز بخوانند. در حال نماز، تیری از طرف دشنت به حضرت نشانه رفت و سعید بن عبدالله بی‌درنگ جستی زد و سینه [صفحه ۶۵] خود را سپر امام علیه‌السلام قرار داد و پیوسته بر این حال بود تا از شدت جراحات بر زمین افتاد. [۸۳].

آیا سعید جنگید؟

بیشتر شهادت نامه نویسان بر این عقیده‌اند که سعید بن عبدالله در ظهر عاشورا به دستور امامخ پیشاپیش آن حضرت بود و بر اثر شدت جراحات به زمین افتاد. این نظر با جنگیدن او منافاتی ندارد. زیرا وی در حمله صبح عاشورا نیز شرکت داشته و چند بار در جانب راست و م چپ سپاه حضرت به جنگ پرداخته است. از گفتار سید ابن طاووس در لهوف برمی‌آید که سعید در زمانی که سینه خود را سپر امام حسین علیه‌السلام قرار داده بود، همزمان با شمشیر به جنگ دشمن رفته بود. زیرا علاوه بر آن سیزده تیری که هنگام نماز بر او فرود آمد آثار نیزه و شمشیر نیز بر بدن شریفش فراوان دیده می‌شد. [۸۴]. علامه مجلسی (ره) در تایید نبرد سعید بن عبدالله می‌نویسد: سعید همانند دیگر یاران پس از اجاره نبرد از امام خویش راهی میدان شد و پس از نبردی بی‌امان بر زمین افتاد و به شهادت رسید. او در [صفحه ۶۶] میدان این اشعار را می‌خواند: به پیش ای حسین، که امروز به ملاقات احمد مختار و به دیدار وصیش علی خواهی رفت. او جنگید تا کشته شد. [۸۵]. بر پایه‌ی گفتارهای علامه مجلسی، در روز عاشورا امام و یارانش نماز را به صورت فرادی و با اشاره خواندند. [۸۶]. بلاذری می‌نویسد: پس از انجام فریضه ظهر، دشمن شدیدترین حملات خود را به امام و یارانش آغاز کرد و سعی داشت تا خود را به حسین بن علی برساند. در این جا بود که سعید خود را سپر امام قرار داد و آن قدر جنگید تا بر زمین افتاد. [۸۷]. از این همه‌ی آنچه جای دقت و تامل است این که امام علیه‌السلام در میان یارانش فقط به سعید و عمرو بن قرظہ چنین سفارشی کرده است که پیشاپیش او قرار گیرند. گویا حضرت امام حسین علیه‌السلام به خوبی می‌دانست که این دو بر انجام چنین ماموریتی توانایند و بلکه بدان افتخار می‌کنند. [صفحه ۶۷]

برده برداری طبری از عمق فداکاری سعید

ابن جریر می‌نویسد: در پایان نماز خوفی که امام حسین علیه‌السلام در اول ظهر عاشورا خواند، درگیری سختی پیش آمد و زمانی که دشمن خود را به امام حسین علیه‌السلام رساند سعید حنفی پیش روی امام قرار گرفت و خود را هدف تیرهای دشمنان قرار داد. سپاهیان عمر بن سعد از چپ و راست به سوی امام تیراندازی می‌کردند و سعید گاهی با صورت، گاهی با سینه، یا به دو دست و گاهی هم به پهلوی خود، پذیرای تیرها می‌شد، به گونه‌ای که حتی یک تیر هم به امام اصابت نکرد تا این که خود به زمین افتاد. [۸۸].

آخرین مناجات با پروردگار

زمانی که سعید بن عبدالله بر اثر جراحات زیاد بر زمین افتاد، نخست با حالت ضعف شدید و بدن خون‌آلود، با پروردگار خویش زمزمه کرد: خدایا، بر این مردم لعنت و عذاب بفرست، مانند عذابی که بر قوم عاد و ثمود فرستادی. سلام مرا به پیامبرت برسان و از این درد و رنجی که به من رسیده است او را آگاه ساز. زیرا هدف من از این جانبازی و تحمل آن همه درد و رنج، رسیدن به

پاداش تو از راه یاری [صفحه ۶۸] نمودن پیامبرت است. [۸۹] .

آخرین گفتگو با امام

سعید آخرین لحظات عمر خویش را سپری می‌کرد و در انتظار پرکشیدن به سوی معبود بود که یکباره احساس کرد امام و محبوبش بالای سر او ایستاده است. با این که سعید در شب عاشورا، به اشاره امام جای خود را در بهشت دیده بود، در این آخرین لحظات چشم خود را به سختی گشود و امام را مخاطب قرار داد تا از او بشنود که عملش مورد قبول خدا قرار گرفته است یا نه! گفت: اوفیت یا بن رسول الله، ای فرزند رسول خدا، آیا وفا کردم؟ امام پاسخ داد: نعم انت امامی فی الجنة [۹۰] ، آری تو وظیفه خود را به خوبی انجام دادی و تو پیشاپیش من در بهشت هستی.

در منظر مهدی آل محمد

نزدیک به دویست سال از حادثه عاشورا و از شهادت سعید بن عبدالله حنفی می‌گذشت و پیوسته کار او از سوی امامان معصوم مورد ستایش قرار می‌گرفت، تا این که حضرت بقیه الله علیه السلام نیز در زیارت [صفحه ۶۹] ناحیه پس از سلام به سعید و اشاره به گفتار وی در شب عاشورا، درباره اش چنین فرمود: این تویی که به آرزوی خود رسیدی و امامت را یاری کردی و از خداوند کرامت در دار اقامت را دریافت کردی. خداوند ما را با شما در زمره شهدا محشور بگرداند و در اعلیٰ علین، همراهی و همنشینی شما را به ما روزی دهد. [۹۱] . [صفحه ۷۳]

مسلم بن عوسجه اسدی

اشاره

مسلم فرزند عوسجه بن سعد از قبیله بنی اسد و کنیه اش ابوجهل اسدی است. [۹۲] وی یکی از شخصیت‌های خوش نامی است که پرهیزکاری، اخلاق، شجاعت و تعهدش زبانزد خاص و عام و دوست و دشمن است. برخی او را جزو یاران پیامبر بزرگوار اسلام شمرده‌اند، که در برخی از فتوحات نیز شرکت داشته است. در کوفه و کربلا- نقش بسیار مهمی ایفا کرد و در روز عاشورا همراه دیگر یاران ابی عبدالله علیه السلام به فیض شهادت نایل آمد.

امتیازات و ویژگیها

صحابی رسول الله

از افتخارات این مرد بزرگ آن است که وی به شرافت حضور نزد [صفحه ۷۴] پیامبر بزرگوار نایل آمد و از آن حضرت نیز روایت نقل کرده است. [۹۳] . یکی از پنج صحابی معروف است که در دفاع از حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید. آنان انس بن حرث کاهلی، حبیب بن مظاهر اسدی، مسلم بن عوسجه اسدی، عبدالله بن یقطر وهانی بن عروه می‌باشند. هانی در کوفه پیش از ورود امام به عراق، به شهادت رسید. [۹۴] . نام وی در کتب تراجم در شمار یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیامده جز در طبقات ابن سعد بنابر نقل ابصار العین، البته در اسد الغابه [۹۵] و الاصابه [۹۶] به نام مسلم بن عوسجه آمده و بسیار بعید است که بر مسلم بن عوسجه انطباق داشته باشد.

عابد شب زنده دار

محدث قمی می‌نویسد: مسلم بن عوسجه از عبادت پیشگان روزگار بود و پیوسته در مسجد کوفه در پای ستونی مشغول عبادت و نماز بود. [۹۷].

قاری و معلم قرآن

از دیگر افتخارات مسلم این است که وی هم عارف و آشنا به [صفحه ۷۵] قرآن بود و هم قرآن‌آموز. عسقلانی درباره‌اش می‌نویسد: کان عابدا قارئا متنسکا [۹۸]، وی عابدی پرهیزکار و قاری و اهل عبادت و راز و نیاز بود.

شجاعت بی‌نظیر

تهور، پایمردی و شجاعت مسلم بن عوسجه ناگفتنی است. بنا بر نقل شیبث بن ربعی: او از رزمندگان دلیر بود و در جنگها شرکت می‌جست. در آذربایجان پیکاری کرد که باعث اعجاب و حیرت دیگران شد. خرسندی دشمن، به ویژه عمر بن سعد، از کشته شدن مسلم بن عوسجه و شرکت جستن چند نفر در به شهادت رساندن وی، از دلایل روشن شجاعت او است.

ضدیت با حاکمان جور

نامه نگاری و دعوت مسلم بن عوسجه از امام حسین علیه‌السلام برای آمدن به کوفه، حضور نیافتن او در جمعه و جماعات سرسپردگان اموی و همکاری نکردن با آنها و نقش تاثیر گذار در قیام نماینده امام علیه‌السلام در کوفه و سپس حضور در کربلا و ملحق شدن به امام حسین علیه‌السلام و شهادت در راه تحقق اهداف ابی‌عبدالله علیه‌السلام نشانه‌ای از همان ضدیت با حاکمان جور است. [صفحه ۷۶]

عشق به امام حسین

از گفته‌ها و نحوه عملکرد وی در کوفه و کربلا- به خوبی روشن است که مسلم عشق وصف نشدنی به سرور آزادگان و سالار شهیدان داشته است. از عشق او به اهل بیت است که در شب عاشورا به امام حسین علیه‌السلام می‌گوید: به خدا سوگند، من از تو جدا نمی‌گردم تا با نیزه خود سینه دشمنان را بشکافم و تا شمشیر در دست من است با آنان بجنگم و اگر هیچ سلاحی نداشته باشم با سنگ و کلوخ به جنگشان می‌روم. [۹۹] اگر هفتاد مرتبه مرا بکشند و بسوزانند و خاکسترم را بر باد دهند و بار دیگر زنده شوم هرگز از تو جدا نخواهم شد. [۱۰۰].

مسلم در نگاه مهدی

چه ستودنی که انسانی چنان ارزش معنوی و مقام بیابد که سه پیشوای معصوم بر او از خداوند رحمت بطلبند و از عمل با اخلاصش قدردانی کنند یا در سوگ او بگریند. آری، امام حسین علیه‌السلام به هنگامی که بر بالین مسلم حضور پیدا می‌کند، می‌فرماید: رحمک الله یا مسلم: خدا تو را رحمت کند! و امام زین‌العابدین علیه‌السلام در سوگ او و یاران حضرت اشک می‌ریزد امام زمان در زیارت ناحیه با جملات بسیار زیبا و پرمعنا، پس از سلام بر وی و یادآوری حماسه شب عاشورا، [صفحه ۷۷] می‌فرماید: و تو اولین کسی بودی که جان خویش را فروخت و اولین شهید بودی که به ملاقات خدا رفت. قسم به خدای کعبه که رستگار و

کامیاب شدی. خداوند این تلاش خالصانه و ایثاری که نسبت به امامت داشتی از تو پذیرفت. خداوند لعنت کند عبدالله ضبابی و عبدالرحمن بن خشکاره بجلی و مسلم بن عبدالله ضبابی را که در کشته شدن تو شرکت داشتند. [۱۰۱].

در حوادث کوفه

مسلم یکی از زبده‌ترین مدافعان حضرت مسلم بن عقیل در کوفه بود. امتیازات وی سبب شد که مسئولیتهای مهمی از طرف آن جناب بر عهده‌ی او باشد. حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه از دعوت‌کنندگان امام حسین علیه‌السلام بودند. [۱۰۲] وی و جمعی از بزرگان شهر، با حضور در خانه سلیمان بن سرد خزاعی و بررسی اوضاع کوفه، از حضرت دعوت کردند و خود تا آخر بر همین تعهد باقی ماند. پس از شکست قیام مسلم و خیانت برخی اشراف کوفه، فرزند عوسجه در مکانی پنهان گشت و منتظر ورود امام به کوفه بود. [صفحه ۷۸] که شنید امام حسین علیه‌السلام به کربلا رفته است، با این که تمام راههای خروجی کوفه از طرف عبیدالله بازرسی می‌شد، شبانه به همراه همسر خود از کوفه بیرون رفت و در کربلا به امام پیوست. [۱۰۳] مسلم بن عوسجه و حبیب شبانه راه می‌پیمودند و روز پنهان می‌شدند، تا خود را به کربلا رساندند. [۱۰۴].

عهدداری بیعت امام

اولین وظیفه‌ی مسلم بن عوسجه پس از ورود نماینده امام به کوفه بیعت گرفتن از مردم برای امام حسین علیه‌السلام بود. [۱۰۵] هر کس می‌خواست با امام بیعت کند نزد مسلم بن عوسجه می‌رفت و به نشانه اظهار وفاداری به ساحت مقدس ابی‌عبدالله علیه‌السلام با او بیعت می‌کرد. انتخاب وی بدین منصب دلایل فراوانی داشت، یکی این که وی فردی دارای سابقه درخشان و نزد بیشتر مردم کوفه از احترام خاصی برخوردار بود. دیگر این که او تمام قبایل و طوایف و گروه‌ها و اشراف کوفه را می‌شناخت و از این نظر می‌توانست برای حرکت آینده بیعت‌کنندگان برنامه‌ریزی کند. افزون بر این به دلایل امنیتی حضرت [صفحه ۷۹] مسلم بن عقیل نمی‌توانست همه روزه برای بیعت گرفتن، با مردم ملاقات کند. لازم بود فردی شناخته شده و مورد اعتماد ایشان چنین کاری را به عهده بگیرد. بدین منظور وی را بدین سمت انتخاب کرد.

نقشه خائنان

با ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه و تسلط بر اوضاع و تهدید مردم و تطمیع اشراف کوفه، حضرت مسلم بن عقیل چنین صلاح دید که در خانه هانی بن عروه مستقر گردد. بدین سبب خانه مختار را به قصد خانه هانی ترک کرد و از آن پس شیعیان و هواداران مخفیانه به حضور او می‌رسیدند. مخفی شدن مسلم و رهبری مردم از طرف امام عبیدالله را سخت‌نگران ساخت. او پیوسته تلاش می‌کرد محل مخفی شدن مسلم بن عقیل را بیابد، ولی پیوسته تلاشهای او بی‌نتیجه می‌ماند. روزی به نظرش رسید که شخصی را در پوشش هواداری اهل بیت به نزد یکی از کارگزاران حضرت مسلم بفرستد تا از آن طریق بر محل حضرت مسلم و رخدادها آگاه شود. بدین منظور یکی از غلامان خود را به نام معقل فراخواند و گفت این سه هزار درهم را بگیر و خود را به گونه‌ای به نزد مسلم بن عقیل برسان و این کار فقط از طریق یارانش ساخته است. اگر بر یکی یا گروهی از آنها دست یافتی این پول را به آنها بده [صفحه ۸۰] و بگو این پول را در راه جهاد با دشمنانتان به مصرف برسانید و آنها را مطمئن ساز که هم عقیده‌ی آنان می‌باشی. اگر این صداقت را از تو مشاهده کنند، به تو اطمینان پیدا کرده، چیزی را پنهان نخواهند داشت. آنگاه با آنان در رفت و آمد باش تا تو را به محل مفی شدن مسلم بن عقیل برسانند. روز بعد معقل به دنبال انجام ماموریت به مسجد آمد و در چند قدمی مسلم بن عوسجه اسدی، که مشغول نماز بود، نشست. در آن هنگام شنید که می‌گویند: این مرد برای امام حسین بیعت می‌گیرد. همین که از نماز

فارغ شد به نزد او رفت و در کنارش قرار گرفت و گریان گفت: ای بنده خدا، من مردی از اهل شام هستم که خداوند نعمت محبت اهل بیت و محبت کسانی که آنها را دوست دارند به من ارزانی داشته است. سه هزار درهم همراه من است که می‌خواهم بدین وسیله به ملاقات یکی از آنها، که شنیده‌ام به تازگی وارد کوفه شده است و برای فرزند رسول خدا از مردم بیعت می‌گیرد، بروم. خواستم او را ملاقات کنم، اما تاکنون کسی را پیدا نکرده تا مرا به سوی او ببرد. حال در مسجد شنیدم که عده‌ای از مومنین به یکدیگر می‌گفتند این مرد اطلاعاتی از این خاندان دارد و من نیز نزد تو آمدم تا این اموال را از من بستانی و به صاحبت بدهی. بدان که من برادری از برادرانت می‌باشم و مورد اعتماد تو می‌باشم. اگر می‌خواهی پیش از آن که مرا به [صفحه ۸۱] ملاقات او ببری نخست از من بیعت بگیر! مسلم بن عوسجه گفت: خدای را حمد و سپاس می‌گویم که تو را ملاقات کردم و از این دیدار بسیار خوشحالم. امید است به آنچه که دوست داری برسی و خداوند به وسیله تو اهل بیت پیامبرش را یاری کند. معقل گفت: چیزی جز خیر نخواهد بود. حال از من بیعت بگیر. مسلم بن عوسجه از او بیعت و پیمانی سخت گرفت که صداقت داشته باشد و خیانت نکند و هر چه می‌بیند یا می‌شنود کتمان کند. معقل در ظاهر به او اطمینان داد که خواسته‌هایش را به جای آورد. بدین سان چند روزی به منزل مسلم بن عوسجه در رفت و آمد بود و پیوسته منتظر ملاقات مسلم بن عقیل بود. پس از درخواستهای پیاپی، عاقبت موفق شد مسلم بن عقیل را ببیند و پس از اخذ بیعت آن مبلغ را در اختیار او قرار دهد. [۱۰۶]. برخی از نویسندگان پس از نگارش این رویداد، زبان به نکوهش مسلم بن عوسجه و گردانندگان قیام مسلم گشوده‌اند و نوشته‌اند: مگر آنها نمی‌دانستند که معقل اهل شام است و اهل شام نیز معروف به بغض اهل بیت و دوستی و محبت بنی امیه می‌باشند؟! چرا به او [صفحه ۸۲] اعتماد کردند؟ چه دلیلی داشت که یک فرد ناآشنا از اهالی شامی هر روز پیش از همه نزد حضرت مسلم بن عقیل رود و آخرین فرد باشد که از نزد او بیرون می‌رود؟ [۱۰۷]. در پاسخ می‌گوییم: ممکن است در آن ایام آشوب و ناامنی، کاری برخلاف امنیت صورت گرفته باشد، اما هرگز این راهیابی به توسط مطالعه بیشتر در این ماجرا به دست می‌آید که وی کمال احتیاط را مراعات کرده بود. معقل نه اولین فردی بود که بیعت می‌کرد و پول می‌آورد و نه آخرین آنها. هزاران نفر با مسلم ملاقات داشته‌اند. مشخص کردن پلیدی نیت افرادی مانند معقل از میان هجده هزار نفر بیعت کننده چگونه ممکن بود؟! با توجه به این که او نه امام معصوم بود که از نیت‌های انسانها با خبر باشد و نه اگر امام بود می‌توانست بر اساس باطن انسانها و نیت‌های پلیدشان عمل کند. بدین جهت مسلم بن عوسجه با گرفتن عهد و پیمان سخت و معطل گذاشتن چند روزه‌ی وی بر ملاقات با حضرت مسلم بن عقیل چنین به نظر می‌رسد که هیچگونه بی‌دقتی و بی‌احتیاطی در این راستا نبوده است، زیرا این اقدام خائنه از هر کس امکانش بود. [صفحه ۸۳]

وکیل مسلم بن عقیل

دومین مسوولیت مسلم بن عوسجه در روزهای حضور سفیر امام حسین علیه‌السلام در کوفه و کالت از طرف مسلم در گرفتن اموال و خرید و فروش اسلحه بود. [۱۰۸] این دو وظیفه کاری بس دشوار و پرخطر بود که از همه کس ساخته نبود.

فرماندهی بر گروهی از مدحج

اشاره

با مسلط شدن عبیدالله بر اوضاع و دستگیری هانی بن عروه، اوضاع رو به وخامت گذاشت و مسلم بن عقیل تصمیم گرفت برای کوتاه کردن دست عبیدالله بن زیاد از نیروهای وفادار به امام حسین علیه‌السلام قیام خود را آغاز کند. بدین منظور از عبدالله بن حازم خواست تا نیروها ر

در حادثه عاشورا

اشاره

از آن زمان که مسلم بن عوسجه وارد کربلا شد، پیوسته مایه دلگرمی یاران امام بود. در شب عاشورا با سخنان پرشور و هیجان‌انگیز، و در روز عاشورا با دلاوریهای خود، دوست و دشمن را به حیرت واداشت. او کسی بود که دشمنان از حضور وی سخت وحشت‌زده بودند. و گواهی آن است که پس از شهادت وی لشکر عمر بن سعد و بلکه خود وی از شدت خوشحالی فریاد کشیدند: مسلم بن عوسجه را کشتیم. اینک در یک نگاه کوتاه نقش او را در کربلا از نظر می‌گذرانیم.

سخنان پرشور مسلم در شب عاشورا

امام حسین علیه‌السلام در شب عاشورا برای آخرین بار یاران خود را آزمود و به آنها فرمود: هنگام شهادت فرارسیده و من بیعت خود را از شما برداشتم. از تاریکی شب استفاده کنید و راه شهر و دیار خویش را پیش گیرید. در این حال، اولین کسی که پس از بنی‌هاشم از جای برخاست و سخنان پرشوری در تایید مواضع به حق امام بیان کرد مسلم بن عوسجه اسدی بود. وی به امام گفت: ما چگونه دست از یاری تو برداریم! در این صورت در پیشگاه خدا چه عذری خواهیم داشت! به خدا سوگند، من از تو جدا نمی‌گردم تا با نیزه‌ی خود سینه‌ی دشمنان را بشکافم و تا شمشیر در دست من است با آنان بجنگم و [صفحه ۸۵] اگر هیچ سلاحی نداشتم با سنگ و کلوخ به جنگشان می‌روم تا جان خود را به خدای جان آفرین تسلیم کنم. [۱۱۱] سوگند به خدا، ما دست از یاری تو بر نمی‌داریم تا بدانند که ما حرمت پیامبر را در حق تو رعایت نمودیم. به خدا سوگند که من در مقام یاری تو به رتبه‌ای رسیده‌ام که اگر بدانم کشته می‌شوم، آن گاه مرا زنده کنند و بکشند و بسوزانند و خاکستر مرا بر باد دهند و این کردار را هفتاد مرتبه با من به جای آوردند، هرگز از تو جدا نخواهم شد، تا هنگامی که مرگ را در خدمت تو ملاقات کنم و چگونه این خدمت را به انجام نرسانم و حال آن که یک شهادت بیش نیست و پس از آن، کرامت جاودانه و سعادت ابدی است. [۱۱۲]. سخنان تحسین‌آمیز مسلم بن عوسجه در جمع یاران امام آن قدر پرشور بود که برخی دیگر از یاران امام را نیز واداشت که به نشانه حمایت از امام حسین علیه‌السلام سخنانی بیان کنند. [صفحه ۸۶]

خودداری از تیراندازی

در روز عاشورا به دستور امام علیه‌السلام در گودالی که در پشت خیمه‌ها قرار گرفته بود آتش روشن کردند، تا دشمن نتواند از پشت سر حمله کند. شمر بن ذی الجوشن که چنین دید به صدای بلند فریاد برآورد: ای حسین، پیش از ط آن که قیامت فرا برسد به آتش شتاب کردی! حضرت فرمود: این کیست؟ گویا شمر است! گفتند: آری، جز او نمی‌باشد. حضرت فرمود: ای پسر آن زنی که بزچرانی می‌کرد تو به فروافتادن در آتش جهنم سزاوارتری! مسلم بن عوسجه خواست به طرف او تیراندازی کند که حضرت اجازه نداد. مسلم عرض کرد: مرا رخصت ده تا او را هدف تیر سازم که همانا او فاسق و از دشمنان خدا و از بزرگان ستمکاران است و خداوند توان چیرگی بر او را نصیب من ساخته است. حضرت فرمود: ناخوش دارم که من شروع کننده‌ی جنگ با اینها باشم. [۱۱۳]

بیکار در راه خدا

مهمترین وظیفه‌ی این یار باوفای ابی‌عبدالله بیکار در راه خدا و دفاع از اسلام و قرآن و امام زمان خود بود. ا به حق راه خود را یافت

و در دفاع از آن، لحظه‌ای عقب‌نشینی نکرد و در روز عاشورا آن چنان حماسه آفرید که دشمن به حیرت افتاد و جنگی کرد که همانند آن [صفحه ۸۷] شنیده نشده است. [۱۱۴] شیخ مفید می‌نویسد: آن گاه که مزاحم بن حرث بن دست توانای نافع بن هلال به هلاکت رسید، عمرو بن حجاج بر لشکر عمر بن سعد فریاد زد و گفت: ای مردم احمق، آیا می‌دانید با چه مردمی می‌جنگید؟ اینان دلیران مصرند و از پستان شجاعت شیر مکیده و خواهان مرگ‌اند. از این پس هیچ یک از شما به تنهایی به جنگ ایشان نرود که هلاک خواهد شد...! به دنبال این تصمیم، عمرو بن حجاج از کنار فرات با نیروهای خود بر جانب راست سپاه امام حمله کرد و ساعتی این دو لشکر به نبرد سختی با هم پرداختند. در این جنگ نابرابر عده زیادی از دو لشکر کشته و زخمی شدند و مسلم بن عوسجه به شدت زخمی شد و روی خاک افتاد. [۱۱۵]. وی در حالی که شمشیر خود را به دست راست گرفته بود این اشعار را می‌خواند: ان تسالوا عنی فانی ذولبد من فرع قوم من ذری بنی اسد فمن بغانا حائد عن الرشد و کافر بدین جبار صمد [۱۱۶]. اگر می‌خواهید بدانید که من کیستم آگاه باشید که من شیری از تبار قومی ریشه‌دار بنی اسد هستم، هر که به ما تجاوز کند از راه رشد [صفحه ۸۸] فاصله گرفته و به دین خداوند جبار و صمد کافر گشته است.

امام بر بالین مسلم بن عوسجه

هنگامی که لشکر عمر بن سعد از حمله خود دست کشید و گرد و غبار در معرکه فرونشست، مسلم بن عوسجه را بر روی زمین افتاده دیدند هنوز رمقی در وی بود که امام علیه‌السلام به همراه حبیب بن مظاهر اسدی به بالین او آمد و در کنارش نشست و چنین گفت: رحمک الله یا مسلم، ای مسلم، خدا تو را رحمت کند! سپس این آیه را خواند: بعضی از آنها به پیمان خود عمل نموده و بعضی دیگر به انتظار نشسته‌اند و تغییر و تبدیلی در پیمانشان نداده‌اند. در آن هنگام حبیب بن مظاهر به مسلم گفت: مسلم، کشته شدن تو بر من سخت است، ولی به تو مژده می‌دهم که چند لحظه دیگر وارد بهشت خواهی شد.

آخرین پیام

در آخرین گفتار میان حبیب و مسلم، حبیب به وی گفت: اگر می‌دانستم که پس از تو به میدان نخواهم رفت دوست داشتم اگر وصیتی داری انجام دهم. مسلم با صدای ضعیف، در حالی که به امام علیه‌السلام اشاره می‌نمود، به حبیب گفت: اوصیک بهذا ان تموت دونه: وصیت [صفحه ۸۹] من این است که تا آخرین قطره خون خود، دست از او برداری. حبیب گفت: به خدا سوگند، این وصیت تو را به جای خواهم آورد. و در همین گفتگو بود که مسلم بن عوسجه جان به خدای جان آفرین تسلیم کرد. [۱۱۷].

خبر شهادت مسلم در اردوی دشمن

پس از با خبر شدن لشکر عمر بن سعد از شهادت مسلم بن عوسجه، جنجال عجیبی در بین سپاهیان افتاد. عده‌ای از خوشحالی به یکدیگر تبریک گفتند اما عده‌ای به شدت متاثر گردیدند. شبث بن ربعی، با این که خود یکی از جنایتکاران جنگ به شمار می‌رفت، از خوشحالی عمر بن سعد و سپاهیانش به حدی عصبانی گشت که همه آنها را به باد انتقاد گرفته و گفت: مادرهایتان به عزایتان بنشینند! شما به دست خود خودتان را می‌کشید و نفسهای خود را برای دیگری ذلیل و خوار می‌کنید! آیا برای کشته شدن شخصیتی همانند مسلم، شادی می‌کنید؟! قسم به آن که تسلیم او هستیم، چه صحنه‌های زیبا و مهمی از او دیده‌ام! در روز سلق آذربایجان [۱۱۸] او را دیدم که شش نفر از [صفحه ۹۰] مشرکان را به هلاکت رساند، پیش از آن که اسبهای مسلمانان به خواب روند. آیا اگر همانند چنین کسی کشته شود، شما خوشحالی می‌کنید! [۱۱۹]. [صفحه ۹۳]

عمرو بن قرظہ انصاری

اشاره

پدرش از گروه انصار و از طایفه‌ی خزرجیان است. قرظہ یار باوفای پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و امیرمومنان بود و در جنگهای آن حضرت به ویژه صفین، شرکت داشت و پرچم انصار [۱۲۰] در دستش بود.

نقش آفرینی در کربلا

از آغاز ورود عمرو بن کربلا، وی از طرف امام حسین علیه‌السلام برای ارشاد عمر بن سعد انتخاب گردید و امام در چند نوبت وی را به نزد عمر فرستاد و این ارتباط تا وقت ورود شمر بن ذی الجوشن به کربلا- ادامه داشت. [۱۲۱]. محدث قمی (ره) می‌نویسد: عمر بن قرظہ همان کس است امام حسین او را به نزد عمر سعد فرستاد و از او خواست که شبانه یکدیگر را ملاقات کنند. گویند چون ملاقات حاصل شد حضرت او را به [صفحه ۹۴] نصرت خویش طلبید. عمر عذر آورد و گفت: خانه‌ام خراب می‌شود. حضرت فرمود: من آن را می‌سازم. عمر گفت: ملک و دارایی‌ام را می‌گیرند. حضرت فرمود: من بهتر از آن، از مال خودم در حجاز به تو خواهم داد، ولی عمر قیود ننمود. عمرو بن قرظہ در روز عاشورا در اشعار خود به همین مساله اشاره کرده، در کنایه به عمر سعد، که گفته بود بر خانه و ملکم می‌ترسم، می‌گفت: دون حسین مهجتی و داری، جان و مال من فدای حسین باد. [۱۲۲].

در مصاف با دشمن

روحیه‌ی شهادت‌طلبی یاران ابی‌عبدالله، به ویژه عمرو بن قرظہ، چنان عالی بود که در روز عاشورا برای رفتن به میدان نبرد و جنگ با دشمن، بیتابانه در انتظار اجازه‌ی امام بودند. زمانی که عمرو اجازه یافت تا به میدان رود دیدن حریفان، او را به نشاط آورد و چنین سرود: قد علمت کتیبہ الأنصار اِنی سأحمی حوزة الذمار ضرب غلام غیر نکس شاری دون حسین مهجتی و داریسپاه انصار دانسته‌اند که من از کسی که مسؤلیت حفظ جاننش با [صفحه ۹۵] من است، حمایت و حفاظت می‌کنم. ضربه‌های من همانند ضربه‌های جوانی است که هرگز از صحنه نمی‌گریزد. جان و مال من فدای حسین علیه‌السلام باد. او با شوق و رغبت زیاد با دشمن ستیز کرد تا جمعی از لشکر ابن زیاد را به خاک هلاکت نشانند. [۱۲۳] ساعتی که از رزم او گذشت به نزد امام علیه‌السلام برگشت و در برابر آن حضرت ایستاد تا از وجود امام در برابر دشمن دفاع کند. [۱۲۴] به گفته ابن نما: او صورت و سینه‌ی خود را سپر تیرها قرار داده بود و نمی‌گذاشت به امام حسین علیه‌السلام اصابت کند. پس از جراحت‌های زیاد، به امام عرض کرد: ای پسر رسول خدا، به عهد خود وفا کردم؟ آن حضرت فرمود: آری، تو زودتر از من در بهشت خواهی بود. سلام مرا به رسول خدا برسان و بگو که من هم به دنبال تو خواهم بود. عمرو پس از شنیدن این سخنان بشارت‌آمیز، به روی زمین افتاد و جان سپرد. [۱۲۵]. [صفحه ۹۶]

سپر امام حسین

برخی نوشته‌اند: هنگامی که پیشنهاد امام برای آتش بس موقت به منظور ادای نماز اول وقت در ظهر عاشورا، مورد پذیرش اهل کوفه قرار نگرفت سعید بن عبدالله و عمرو بن قرظہ پاسداری امام را به عهده گرفتند و در این راه چندین تیر به سر و سینه‌شان رسید و هر دو مجروح به زمین افتادند. در آن حال، عمرو به سخنان سعید و پاسخ امام گوش می‌داد. او نیز پس از این سوال و جواب همان سوال سعید را تکرار نمود و گفت: اوفیت یابن رسول اللہ؟! آیا من هم وظیفه خود را انجام دادم؟ امام علیه‌السلام نیز همان پاسخی را که به سعید گفته بود به عمرو داد و فرمود نعم انت امامی فی الجنة، آری، تو نیز وظیفه خود را انجام دادی و پیشاپیش من

در بهشت هستی. و در پایان فرمود: سلام مرا به رسول خدا برسان... [۱۲۶]. ابن طاووس می‌نویسد: پس از جواب امام حسین علیه‌السلام به عمرو که سلام مرا به پیامبر برسان و...، او جنگ را ادامه داد تا کشته شد. [۱۲۷] اما به نظر می‌رسد که چگونگی شهادت او همانند شهادت سعید بن عبدالله باشد که وی در ابتدا به جنگ با دشمن پرداخته سپس بازگشته و در اول ظهر به دستور امام همراه سعید خود را سپر امام قرار داده [صفحه ۹۷] و آنگاه در اثر جراحات زیاد بر زمین افتاده و جان سپرده است.

حجاج بن مسروق جعفری

اشاره

او نیز یکی دیگر از مدحجیانی است که در کربلا همراه ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام به شهادت رسید. حجاج از جمله شیعیان با سابقه‌ای است که بارها ارادت خود را به اهل بیت و امام حسین علیه‌السلام به اثبات رسانده است. او را در شمار یاران علی علیه‌السلام در کوفه بر شمرده‌اند. [۱۲۸].

اذان گوی امام حسین

هنگامی که حجاج بن مسروق شنید که امام حسین علیه‌السلام به مکه رفته است او نیز کوفه را به قصد مکه رها کرد تا به ملاقات امام نایل شود و پس از ملاقات با آن حضرت، ملازم رکاب او گردد. او از آغاز سفر امام تا پایان، در مواقع نماز عهده‌دار اذان گفتن شد. [۱۲۹].

بیک ابی‌عبدالله به سوی حر جعفری

در راه مکه به کربلا، در یکی از منازل (قصر بنی مقاتل) امام از [صفحه ۹۸] دور خیمه‌ای دید. پرسید این خیمه کیست؟ گفتند از عبیدالله بن حر جعفری است. حضرت، حجاج بن مسروق و یزید بن مغفل را با پیامی به سوی او فرستاد. آن دو به نزد عبیدالله آمده، گفتند: ای حر، حضرت ابی‌عبدالله تو را می‌خواند. حر در پاسخ گفت: از طرف من به او بگویید من از کوفه بیرون نیامدم مگر پس از وقتی که دانستم شما قصد آنجا را داری. بیرون آمدم تا از ریختن خون تو و خون اهل بیت تو فرار کرده و بر ضد تو کاری انجام نداده باشم و به کمک دیگران نروم. به خود چنین گفتم که اگر با او بجنگم گناهی بزرگ انجام داده‌ام. و اگر در کنار او باشم و کشته نشوم به او خیانت کرده‌ام. من می‌دانم که حسین بن علی در کوفه هیچ یار و یاورى ندارد تا از آنها کمک گیرد و بجنگد. حجاج به خدمت امام بازگشت و پاسخ عبیدالله بن حر را گزارش کرد. این سخن بر امام بسیار گران آمده و خود به طرف عبیدالله حر جعفری به راه افتاد... [۱۳۰].

در میدان نبرد

در روز عاشورا، هنگامی که آتش جنگ شعله‌ور گردید، حجاج [صفحه ۹۹] از امام اجازه گرفت و به میدان شتافت و جنگ سختی را با دشمن آغاز کرد، به گونه‌ای که سپاه عمر بن سعد از رویارویی با او به تنگ آمدند. آورده‌اند که بیست و پنج نفر [۱۳۱] یا یک صد و پنجاه نفر را به هلاکت رساند. [۱۳۲].

آخرین دیدار جانباز غرقه به خون

حجاج ساعتی چند مبارزه کرد. سپس به طرف امام بازگشت و در حالی که بدنش غرق خون بود این اشعار را سرود: «اليوم القى جدك النيا ثم اباك ذالندی علیاً ذاك الذی نعرفه الوصيا امروز جدت بنی مکرم را دیدار خواهم ککرد، سپس پدرت مرتضی علی را، آن کسی که او را وصی پیامبر می‌شناسیم [۱۳۳]. امام در پاسخ فرمود: من هم به شما می‌پیوندم و آنان را ملاقات خواهم کرد. سپس حجاج بن مسروق به میدان بازگشت و آن قدر مبارزه کرد [صفحه ۱۰۰] تا شهید شد. [۱۳۴] به نوشته‌ی برخی: چون دشمن از مقابله با او به تنگ آمد، او را تیرباران نموده، شهیدش کردند. [۱۳۵]. [صفحه ۱۰۳]

سوید بن عمرو

اشاره

سوید بن عمر ابن ابی مطاع انماری خثعمی، از بزرگان قوم و قبیله خود، مردی شریف و عبادت پیشه، «فردی دلیر و دارای سوابق زیاد و در مسایل نظامی با تجربه بود». [۱۳۶].

آخرین کسی که به میدان شتافت

برخی همانند ابومخنف سوید بن عمر را آخرین فردی می‌دانند که به میدان رفت. بعضی نوشته‌اند: او آخرین نفری بود که به شهادت رسید. [۱۳۷]. ابومخنف می‌نویسد: ضحاک بن عبدالله مشرقی در کربلا به حضور امام رسید. حضرت او را به یاری خود فراخواند. ضحاک در پاسخ گفت: تا وقتی تو را یاری می‌کنم که یآوری برایت باقی مانده باشد! امام همین مقدار را از او پذیرفت. در روز عاشورا هنگامی که [صفحه ۱۰۴] وی دید تمام یاران حضرت کشته شده‌اند و کسی جز سوید بن عمرو و بشر بن عمرو حضرمی باقی نمانده‌اند از امام اجازه گرفت تا سوار اسب خود شود و بگریزد. او فرار کرد و پس از شهادت بشر حضرمی، سوید به میدان نبرد شتافت. [۱۳۸]. سوید در حالی که می‌رزمید این اشعار را سرود: «اليوم قد طاب لنا الفراع دون حسين الضرب و السطاعترجو بذاک الفوز و الدفاع من حر نار حین لا- امتناع، [۱۳۹]. امروز به ما ضربت شمشیر خوش است از بهر حسین صولت شیر خوش استامید ثواب دارم و قصد دفاع دوری ز جحیم و نار بی پیر خوش استاو در میدان جنگ همانند شیر خشمگین مبارزه می‌کرد و در رویارویی با بلاها و سختی‌ها بسیار مقاوم بود. پس از نبرد بی‌امان و کشتن عده‌ای از دشمنان خدا، سرانجام بر اثر جراحات زیاد بر زمین افتاد. پس از مدتی به هوش آمد و شنید که می‌گویند حسین علیه‌السلام کشته شده است! سوید در خود قوتی یافت به پاخواست و ساعتی با خنجر [صفحه ۱۰۵] مبارزه کرد [۱۴۰] تا به دست عروه بن بکار و زید بن ورقاء به شهادت رسید [۱۴۱]. [صفحه ۱۰۹]

موقع بن ثمامه اسدی صیدای

اشاره

از یاران جانبازی است که شبانه خود را به کربلا رساند و در روز عاشورا به حماسه‌آفرینی پرداخت. درباره‌ی او و حالات او در روز عاشورا، اطلاعاتی در دست نیست، جز این که ابومخنف می‌نویسد: موقع در روز عاشورا پس از نبرد با دشمن، مجروح به زمین افتاد. قوم و قبیله‌ی او بی‌درنگ او را از صحنه درگیری بیرون برده، به کوفه منتقل کردند و از دید عیدالله بن زیاد او را پنهان کردند. همین که به عیدالله خبر رسید که موقع را به کوفه آورده و در جایی پنهان کرده‌اند به دنبالش فرستاده تا او را بکشد، ولی گروهی از بنی اسد نزد عیدالله شفاعت نمودند، تا از کشتن او بگذرد. عیدالله شفاعت آنها را پذیرفت و از کشتن موقع چشم

پوشید، اما او را به زنجیر کشید و به زاره تبعیدش کرد. موقع پیوسته در کوفه و در تبعیدگاهش از جراحات بدنش در رنج بود و یک سال بعد، در حالی که در زنجیر بود، دنیا را وداع گفت. [۱۴۲]. [صفحه ۱۱۳]

یاران هم سفر

اشاره

پس از شهادت قیس بن مسهر در کوفه به دستور عبیدالله بن زیاد، شش نفر مخفیانه و به دور از گماشتگان عبیدالله، شهر کوفه را به قصد ملحق شدن به امام حسین علیه‌السلام ترک گفتند و امام را در محلی که به نام عذیب الهجانات ملاقات کردند. این شش نفر عبارت‌اند از: ۱- عمرو بن خالد صیداوی ۲- سعد، آزاد شده‌ی عمرو بن خالد ۳- مجمع بن عبدالله عائذی ۴- عائذ بن مجمع ۵- جناده بن الحرث سلمانی ۶- غلام نافع بن هلال جملی. این چند نفر با یکدیگر بیرون آمدند و با هم به میدان جنگ رفته. و با هم به شهادت رسیدند. عمرو بن خالد، مردی بزرگوار از مخلصان اهل بیت در کوفه بود. او نخست با مسلم بن عقیل قیام کرد و چون خیانت اهل کوفه را دید چاره‌ای جز مخفی شدن نداشت، تا آن که شنید امام حسین علیه‌السلام به حاجر - یکی از منازل در بین راه - رسیده است. پس به همراه مولایش سعد حرکت کرد و به امام ملحق شد. [۱۴۳]. مجمع بن عبدالله عائذی، یکی از تابعین و از یاران امیر مومنان است که در جنگ صفین حضور داشته است. [۱۴۴] شیخ طوسی او را در [صفحه ۱۱۴] شمار یاران ابی‌عبدالله آورده است. [۱۴۵]. مجمع نیز با فرزندش عائذ به همراه عمرو بن خالد صیداوی مخفیانه از کوفه گریختند و در عذیب الهجانات به امام ملحق گشتند. [۱۴۶]. جناده [۱۴۷] بن حرث سلمانی خود از بزرگان شیعه و از یاران باوفای امیر مومنان است. جناده نخست به همراه مسلم بن عقیل در کوفه قیام کرد، اما وقتی که خیانت مردم را دید به همراه عمرو بن خالد و همراهان از کوفه خارج شد. [۱۴۸].

ملاقات با امام

امام حسین علیه‌السلام در عذیب الهجانات بود که ناگاه مشاهده کرد تنی چند از سوی کوفه به جانب او می‌آیند. آنان به هنگام خروج از کوفه طرمح بن عدی طایی را به عنوان راهنما همراه آورده بودند. طرمح که از بیراهه آنها را حرکت می‌داد با سرعت هرچه تمامتر ایشان را به امام رساند. آنها می‌دانستند که راه‌ها از سوی گماشتگان عبیدالله [صفحه ۱۱۵] نگاهبانی می‌شود. وقتی حر بن یزید آنها را دید به امام گفت این چند تن از مردم کوفه هستند. من آنها را بازداشت کرده، به کوفه برمی‌گردانم. امام فرمود: من اجازه چنین کاری به تو نخواهم داد و همان‌طوری که خود را از گزند تو حفظ می‌کنم از آنان نیز محافظت خواهم کرد. زیرا اینها یاران من می‌باشند. تو به من قول داده بودی که تا رسیدن نامه و دستور عبیدالله، به من کاری نداشته باشی. حر گفت: خیر، اینان همراه تو نیامده بودند. امام پاسخ داد: آری اینان یاران من هستند و همانند کسانی‌اند که همراه من آمده‌اند. پس اگر بر همان پیمان استوار هستی من نیز چنان خواهم بود و گرنه با تو جنگ خواهم کرد. با این تهدید، حر از بازداشت آنها خودداری کرد. [۱۴۹].

گفتگوی امام با همسفران وفادار

حضرت از آنها احوال مردم کوفه را پرسید. مجمع بن عبدالله گفت: به اشراف کوفه رشوه‌هایی گزاف دادند و چشم مال‌پرست آنها را پر کردند، تا دلهای آنان را نسبت به بنی‌امیه نرم کنند. و اینک یک دل و یک زبان با تو دشمنی می‌ورزند، اما سایر مردم دلهایشان با تو است، هر چند فردا شمشیرهایشان به روی تو کشیده خواهد شد. [صفحه ۱۱۶] آنگاه امام علیه‌السلام درباره‌ی رسول

خود قیس بن مسهر صیداوی پرسید: گفتند: او را حصین بن تمیم دستگیر کرد و نزد ابن زیاد فرستاد و او دستور داد که قیس شما و پدرت را ناسزا گوید! قیس بر منبر رفت و بر شما و پدر بزرگوارت درود فرستاد و ابن زیاد و پدرش را لعنت کرد و مردم را به یاری تو خواند و آنان را از آمدنت با خبر کرد. ابن زیاد دستور داد تا او را از بالای قصر به زیر افکندند. در این هنگام اشک در چشمان امام علیه‌السلام حلقه زد و بر گونه‌اش جاری شد و این آیه را قرائت کرد: فمَنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا [۱۵۰]، و گفت: خدایا، بهشت را جایگاه ما و شیعیانمان قرار ده و ما را با ایشان در سرای رحمت خود، در کنار هم قرار ده. [۱۵۱].

یاران بهشتی در میدان نبرد

در روز عاشورا، به هنگامی که جنگ اوج گرفت اولین گروهی که با شمشیرهای اخته در وصف اول قرار گرفته، با دشمن سخت درگیر شدند همین بزرگواران بودند. [۱۵۲] چون در میان دشمن قرار گرفتند. [صفحه ۱۱۷] سپاه کوفه آنها را محاصره و از دیگر یاران امام جدا کردند. امام حسین علیه‌السلام برادر خود عباس را فرستاد تا آنها را از حلقه محاصره بیرون آورد، در حالی که آنها سخت زخمی شده بودند. در هنگام بازگشتن بار دیگر دشمن قصد محاصره آنها را داشت، که عمرو بن خالد و یارانش با وجود زخم و جراحات فراوان بر آنها حمله کردند و جنگ سختی نمودند تا همه در یک جا به شهادت رسیدند. [۱۵۳]. زمانی که قمر بنی هاشم به نزد امام حسین بازگشت و موضوع جهاد و شهادت آنها را به حضرت خبر داد امام بسیار اندوهگین شد و چند مرتبه بر آنها رحمت فرستاد. [۱۵۴]. [صفحه ۱۲۱]

اسلم بن عمرو، غلام امام حسین و واضح ترکی، بنده‌ی خدمتکار حرث مذحجی

اشاره

اسلم بن عمرو، یکی از بندگان ترک زبان حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام و از قاریان قرآن است. که به همراه حضرت به کربلا آمد. [۱۵۵]. نوشته‌اند: وقتی اسلم نزد امام آمد تا اجازه جهاد بگیرد حضرت به وی فرمود: تو را به فرزندم علی (زین‌العابدین علیه‌السلام) بخشیدم! آن غلام به محضر امام سجاد علیه‌السلام آمد، دید حضرت از هوش رفته است. در قسمت پایین پای امام نشست و کف پای آن حضرت را به صورت خود می‌کشید. زمانی که امام به هوش آمد، با نگاهی به او فرمود: چه نیاز داری؟ گفت: مولای من، از پدرت اجازه رفتن به میدان جهاد خواستم که مرا به شما بخشید. من از شما می‌خواهم که به من اجازه جنگ دهید! حضرت فرمود: من تو را آزاد کردم. تو در راه خدا آزاد هستی. [صفحه ۱۲۲] اسلم با کمال خوشحالی از محضر امام بیرون آمد و به سوی میدان جنگ رفت. امام زین‌العابدین فرمود: گوشه‌ای از خیمه را بالا بزنید تا رزم او را مشاهده کنم. [۱۵۶]. اسلم همچنان که برای رویارویی با دشمن خود را آماده می‌کرد این اشعار را می‌خواند: البحر من طعنی و ضربی یصطلی و الجو من نبلی و سهمی یمتلیاذا حسامی فی یمینی ینجلی ینشق قلب الحاسد المبخل [۱۵۷] [۱۵۸] [۱۵۹]. دریا از نیزه و شمشیر زدنم گرم، و فضا از تیرهای من پر می‌شود، چون شمشیرم در دست راستم نمایان شود، قلب شخص حسود را پاره می‌سازد. اسلم پس از نبردی سخت هفتاد نفر از دشمنان را به خاک هلاکت انداخت و آن گاه با بدنی مجروح و پر زخم به زمین افتاد. [۱۶۰]. [صفحه ۱۲۳] امام حسین علیه‌السلام به سراغ او رفت و دید هنوز مرغ روحش پرواز نکرده و در حالی است که به حضرت اشاره می‌کند. [۱۶۱] ابی‌عبدالله علیه‌السلام بر او گریست و در آغوشش گرفت و صورت خود را بر صورت او گذاشت، اسلم چشمان خود را باز کرد و چون خود را در آغوش امام حسین دید لبخندی زد و گفت: چه کسی همانند من است، درحالی که فرزند رسول خدا صورتش را بر صورتم نهاده است. این را گفت و جان به خدای جان آفرین تسلیم کرد. واضح ترکی [۱۶۲]. او مردی شجاع و قاری قرآن و ترک زبان و

یکی از غلامان حرث مذحجی سلمانی است که همراه جناده بن حارث به حضور امام حسین علیه‌السلام آمده بود. مولف ابصار العین ضمن این که دو نفر ترک زبان را در یاران ابی‌عبدالله علیه‌السلام یاد می‌کند اسلم بن عمرو (بنده‌ی خدمت کار ابی‌عبدالله علیه‌السلام) و واضح ترکی، غلام حارث. می‌گوید: به گمان من واضح همان کسی است که گویند روز عاشورا در مقابل سپاه کوفه ایستاد و پیاده با شمشیر مبارزه می‌کرد و رجز می‌خواند و چون روی زمین افتاد به امام [صفحه ۱۲۴] استغاثه کرد. امام بر بالین او آمد و دست بر گردن او نهاد، در حالی که او جان می‌داد و او به خود می‌بالید که چه کسی همانند من است، در حالی که پسر رسول خدا صورتش را بر صورتم گذاشته است! سپس روحش به پرواز درآمد. [۱۶۳]. به هر تحلیل، آنچه در شناخت این خوبان آسمانی دانستنی است این که در زمانی که بیشتر مردم کوفه بر اثر ناآگاهی و ناآشنایی به موقعیت زمان خود یا در اثر تطمیع، به پول و مقام یا ترس از کشته شدن، در خانه‌های خود خزیدند و یا خود را مخفی کردند یا برای جنگ با ابی‌عبدالله علیه‌السلام خود را آماده کرده بودند، عده‌ای مانند اسلم و واضح، در لباس بندگان خدمت کار و در حقیقت آزاد و آزاده، همراه با سروران خود پا به صحنه‌ی جهاد و دفاع از ارزشهای الهی گذاشتند و حمایت از فرزند رسول خدا را وظیفه‌ی دینی خود دانستند و با آزاد اندیشی خود، نه فقط خویشان را از قید هرگونه اسارت و بندگی آزاد کردند، بلکه درس آزادگی به انسانهای آزاد اما در قید اسارت تقدیم کردند. سلام بر اسلم بن عمرو و واضح ترکی، آن چهره‌های مقدس و بزرگواری که در کربلا حضور یافتند و آن جانبازی‌های اعجاب انگیز را از خود به یادگار نهادند. [صفحه ۱۲۵]

سوار بن ابی‌عمیر نهمی

اشاره

ذخیره‌الدرا این ص ۲۵۳. ضمناً نام کامل وی سوار بن منعم بن ابی‌حابس بن ابی‌عمیر نهمی همدانی است. بنو نهم تیره‌ای از طایفه‌ی همدان است. سوار از جمله کسانی است که در روزهای پیش از جنگ وارد کربلا شد و به امام حسین پیوست و در روز عاشورا از کسانی است که در نخستین حمله‌ی پس از یک درگیری با دشمن مجروح شد و بر زمین افتاد. [۱۶۴] سوار بن ابن عمیر پس از مجروح شدن به اسارت دشمن افتاد و وی را به نزد عمر بن سعد بردند. عمر خواست او را به قتل برساند، اما با شفاعت برخی از افراد قبیله‌اش وی از کشتن او خودداری کرد. [۱۶۵].

یک سال رنج و اسارت

آن یاور مخلص پس از اسارت در روز عاشورا، در اثر زخم‌های بسیار، پس از شش ماه رنج به دیدار خدا شتافت. [۱۶۶]. برخی گفته‌اند مدت یک سال در اسارت دشمن بود تا از دنیا رفت. زیرا خویشان او فقط وی را از کشته شدن نجات دادند، نه از اسارت. [۱۶۷]. [صفحه ۱۲۶]

در نگاه امام عصر

سوار بن ابی‌عمیر، از شهدایی است که حضرت امام عصر علیه‌السلام علاوه بر اهدای سلام به او، اشاره‌ای به مجروحیت و اسارتش می‌فرماید. در زیارت ناحیه می‌خوانیم: السلام علی‌العجریح المأسور سوار بن ابی‌عمیر النهمی. [۱۶۸]. [صفحه ۱۲۹]

عمرو بن عبدالله جندعی

اشاره

وی از کسانی است که در ایام مهاده (پیش از جنگ) به کربلا آمد و در زمره یاران امام حسین قرار گرفت. [۱۶۹] وی یکی از آخرین یارانی است که در کنار امام حسین علیه‌السلام باقی ماند، و هنگامی که دشمن به خیمه امام حمله کرد، عمرو مردانه جنگید تا بر اثر زخمهای زیاد و ضربتی که بر سرش وارد آمده بود بر زمین افتاد. عموزاد گانش که در لشکر عمر بن سعد بودند او را از میدان جنگ بیرون بردند و به مدت یکسال در نزد خود نگهداری کردند و به مداوایش پرداختند، اما او بر اثر ضربتی که بر سرش وارد آمده بود، این یک سال را در بستر بیماری به سختی گذراند و سرانجام در اثر همان زخم به شهادت رسید. [۱۷۰]. [صفحه ۱۳۰]

آخرین سلام امام عصر

امام در زیارت ناحیه پس از آن که نام هفتاد و هشت نفر را به نیکی و ستایش یاد می‌کند و بر هر یک سلام مخصوص می‌فرستد، آخرین فردی که از او نام می‌برد و به او سلام می‌دهد، عمرو بن عبدالله جندعی است. می‌فرماید: السلام علی الجریح المرتب [۱۷۱] معه عمرو بن عبدالله الجندعی [۱۷۲]، سلام بر مجروح سرخ بال همراه ایشان، عمرو بن عبدالله جندعی. [۱۷۳]. [صفحه ۱۳۱]

آخرین سخن

آنچه گذشت فشرده‌ای از خدمات ارزنده بیست نفر از مردان خداجوی و یاران مخلص و باوفای ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام بود که در راه دفاع از آرمانهای حضرتش از هیچ‌گونه فداکاری دریغ نورزیدند. به حقیقت حماسه‌ی این یاران پیرو جوان، بنده و آزاد، امیر و رعیت، عالم و بی‌سواد، صحابی و تابعی بود که عاشورا را زنده نگاه داشت. امید است با دعای خیر شما، دفتر دوم این مجموعه، که به شهدای جانباز بنی‌هاشم اختصاص دارد، با دقت بیشتری به انجام رسد و در اختیار شما عزیزان قرار گیرد. در پایان جا دارد که از تلاشهای مخلصانه برادر بزرگوار جناب [صفحه ۱۳۲] آقای شهیدی و جناب حجه‌الاسلام آقای شیخ علی عالمی، که از آغاز تا پایان، نویسنده را مورد محبت قرار دادند، قدردانی و تشکر کنم از خوانندگان محترم، به ویژه جانبازان سرافراز، تقاضا مندم اگر به نکته‌ای ناگفته برخورد کردند ما را آگاه کنند تا در چاپهای بعدی کتاب، اصلاح و تکمیل گردد. انه الموفق و المعین.

پاورقی

[۱] بحارالانوار ج ۴۵ ص ۷۳.

[۲] ابصار العین ص ۱۲۶.

[۳] ذخیره الدارین ص ۲۵۰.

[۴] ذخیره الدارین ص ۲۵۰.

[۵] معجم رجال الحديث ج ۹، ص ۱۸۳؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۲۵.

[۶] جامع الرواة: ج ۱، ص ۴۲۵؛ معجم رجال الحديث: ج ۹، ص ۱۸۳.

[۷] ذخیره الدارین ص ۲۵۱.

[۸] تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۹.

- [۹] ذخیره الدارین ص ۲۵۱.
- [۱۰] تاریخ طبری ج ۳ ص ۳۷۹، مقتل الحسین مقرر ص ۱۳۷، مقتل الحسین خوارزمی ج ۱ ص ۱۹۷، تحفه الاحباب ص ۱۵۶.
- [۱۱] حیاة الامام حسین ج ۲ ص ۳۴۶.
- [۱۲] منتهی الامال ج ۱ ص ۳۶۸.
- [۱۳] حیاة الامام الحسین ج ۲ ص ۳۴۸، انصار الحسین ص ۹۵.
- [۱۴] معالی السبطين، ج ۱، ص ۳۸۹؛ ذخیره الدارین، ص ۲۵۱؛ ابصارالعين، ص ۱۳۰.
- [۱۵] ابصار العين ص ۱۲۷، منتهی الامال ج ۱ ص ۳۶۶.
- [۱۶] ذخیره الدارین ص ۲۵۰، تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۱۲.
- [۱۷] منتهی الامال ج ۱ ص ۳۶۸.
- [۱۸] بحار الانوار ج ۴۵ ص ۲۹.
- [۱۹] ابصار العين ص ۱۲۸.
- [۲۰] معالی السبطين ج ۱ ص ۳۹۰.
- [۲۱] انساب الأشراف ج ۳ ص ۱۹۷، کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۴۲۷.
- [۲۲] تذکره الشهداء ص ۱۲۱.
- [۲۳] منتهی الامال ج ۱ ص ۳۶۸.
- [۲۴] ابصارالعين ص ۲۲۷.
- [۲۵] ابصارالعين ص ۱۴۷.
- [۲۶] رجال شیخ طوسی ص ۱۰۶، رجال تفریسی ج ۵ ص ۶، معجم رجال الحدیث ج ۱۹ ص ۱۲۴.
- [۲۷] تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۶۶.
- [۲۸] لهوف ص ۳۳.
- [۲۹] لهوف، ص ۵۳.
- [۳۰] منتهی الامال ج ۱ ص ۳۶۴.
- [۳۱] ابصار العين ص ۱۴۷.
- [۳۲] قمقام زخار ص ۳۵۴، رجوع شود به تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۶۶.
- [۳۳] ابصار العين ص ۱۴۷.
- [۳۴] برخی این سخنرانی را به هنگام ملاقات حر و برخی دیگر نزدیک کربلا و دسته سوم، آن را در کربلا می‌دانند. (مقتل الحسین مقرر، ص ۱۹۵).
- [۳۵] بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۸۱، ابصار العين ص ۱۴۷.
- [۳۶] مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۲۰.
- [۳۷] ابصار العين ص ۱۴۹.
- [۳۸] منتهی الامال ج ۱ ص ۳۶۴.
- [۳۹] ابصار العين ص ۱۴۹.
- [۴۰] ر. ک: مقتل الحسین مقرر، ص ۲۰۳.

- [۴۱] قصه کربلا ص ۲۳۳، قمقام زخار ص ۳۷۳.
- [۴۲] مقتل الحسين مقرر ص ۲۱۸.
- [۴۳] مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۲۰.
- [۴۴] قصه کربلا ص ۳۰۰.
- [۴۵] نام این مرد مزاحم بن حریث بوده است. (قصه کربلا ص ۳۰۰).
- [۴۶] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۵؛ ارشاد مفید، ص ۲۲۱.
- [۴۷] مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۲۰.
- [۴۸] مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۱۰۴.
- [۴۹] مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۲۰.
- [۵۰] مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۱۰۴.
- [۵۱] قصه کربلا ص ۳۰۰.
- [۵۲] همان، ابصار العین ص ۱۴۹، تاریخ طبری ج ۳ ص ۳۲۸.
- [۵۳] ابصارالعین، ص ۱۷۹.
- [۵۴] ر.ک: تاریخ طبری ج ۳ ص ۳۲۱.
- [۵۵] ابصار العین ص ۱۷۹.
- [۵۶] مقتل مقرر ص ۲۳۸.
- [۵۷] قصه کربلا ص ۲۹۰، ابصار العین ص ۱۷۹.
- [۵۸] رجوع شود به ارشاد مفید ص ۲۲۰.
- [۵۹] قصه کربلا ۲۹۱، قمقام زخار ص ۴۰۴، نفس المهموم ص ۱۳۰.
- [۶۰] ابصار العین ص ۱۸۰.
- [۶۱] قصه کربلا ص ۳۹۳، قمقام زخار ص ۴۱۱.
- [۶۲] قمقام زخار ص ۴۱۸.
- [۶۳] قصه کربلا ص ۳۲۲.
- [۶۴] قمقام زخار ص ۴۱۸.
- [۶۵] نفس المهموم ص ۱۳۰.
- [۶۶] و به نقل علامه مجلسی: وهب بیست و چهار پیاده و دوازده سوار را به قتل رسانید. (بحار، ج ۴۵، ص ۱۷).
- [۶۷] ابن شهر آشوب می نویسد: فقط دست راستش را قطع کردند (مناقب، ج ۴ ص ۱۰۱).
- [۶۸] منتهی الامال ج ۱ ص ۳۷۴.
- [۶۹] بحار الانوار ج ۴۵ ص ۱۷.
- [۷۰] ابن کثیر او را عبدالله بن نمیر یاد می کند. (البدایه و النهایه، ج ۸ ص ۱۸۱).
- [۷۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷۱.
- [۷۲] بحار الانوار ج ۴۵ ص ۷۱.
- [۷۳] قمقام زخار حاج فرهاد میرزا ص ۴۱۹.

- [۷۴] ذخیره الدارین ص ۱۷۷.
- [۷۵] لهوف ص ۱۶.
- [۷۶] ذخیره الدارین ص ۱۷۷.
- [۷۷] لهوف ص ۱۶.
- [۷۸] ذخیره الدارین ص ۱۷۷.
- [۷۹] ابصار العین ص ۲۱۷.
- [۸۰] ابصار العین ص ۲۱۷.
- [۸۱] ذخیره الدارین ص ۱۷۸، تاریخ طبری ج ۳۱۵، انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۸۴.
- [۸۲] سخنان حسین بن علی ص ۲۷۵.
- [۸۳] لهوف ص ۴۶.
- [۸۴] لهوف، ص ۴۷.
- [۸۵] بحار الانوار ج ۴۵ ص ۲۶.
- [۸۶] بحار الانوار ج ۴۵ ص ۲۲.
- [۸۷] انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۹۶، ذخیره الدارین ص ۱۷۸.
- [۸۸] انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۹۶، ذخیره الدارین ص ۱۷۸.
- [۸۹] سخنان حسین بن علی ص ۲۷۵.
- [۹۰] ابصار العین ص ۲۱۸.
- [۹۱] بحار الانوار ج ۴۵ ص ۷۰.
- [۹۲] ابصار العین ص ۱۰۷.
- [۹۳] مستدرکات علم رجال الحدیث ج ۷ ص ۴۱۴.
- [۹۴] ابصار العین ص ۲۲۱.
- [۹۵] اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۶۴.
- [۹۶] الاصابه ج ۶ ص ۹۶.
- [۹۷] منتهی الامال ص ۳۵۹.
- [۹۸] تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۱۴.
- [۹۹] انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۸۵.]
- [۱۰۰] منتهی الامال ج ۱ ص ۳۳۹.
- [۱۰۱] تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۱۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۹.
- [۱۰۲] ابصار العین، ص ۲۵.
- [۱۰۳] ابصار العین، ص ۲۵.
- [۱۰۴] معالی السبطين ج ۱ ص ۳۷۰.
- [۱۰۵] ابصار العین، ص ۱۰۸.
- [۱۰۶] ارشاد مفید ص ۱۸۹، الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۳۸۸، مقتل الحسین مقرر ص ۱۵۴.

- [۱۰۷] حیات الامام الحسین، باقر شریف قرشی، ج ۲، ص ۳۶۹.
- [۱۰۸] معالی السبطين ج ۱ ص ۳۷۷.
- [۱۰۹] حیات الامام حسین ج ۲ ص ۳۸۱.
- [۱۱۰] کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۴۲۴؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۳۷۹.
- [۱۱۱] سخنان حسین بن علی ص ۱۹۸، کامل بن اثیر ج ۳ ص ۴۱۷، انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۸۵ مقتل الحسین مقرر ص ۲۱۳، ابصار العین ص ۱۰۹.
- [۱۱۲] منتهی الامال ج ۱ ص ۳۳۹.
- [۱۱۳] انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۸۷، ارشاد مفید ص ۲۱۷.
- [۱۱۴] ابصار العین ص ۱۱۰.
- [۱۱۵] ارشاد مفید ص ۲۲۱، حیات الامام الحسین ج ۲ ص ۲۱۰، بحار الانوار ج ۴۵ ص ۱۹.
- [۱۱۶] بحار الانوار ج ۴۵ ص ۱۹، در کربلا چه گذشت ص ۳۳۳.
- [۱۱۷] سخنان حسین بن علی ص ۲۶۴ به نقل از تاریخ طبری ج ۷ ص ۳۴۳، لهوف ص ۹۴.
- [۱۱۸] یکی از شهرهایی است که در سال بیست هجری توسط مسلمانان به فرماندهی حذیق بن یمان فتح شد و مسلم بن عوسجه در آن فتح شرکت داشت. (بصار العین ص ۱۱۱).
- [۱۱۹] کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۴۲۴، تاریخ طبری ج ۳ ص ۳۲۵.
- [۱۲۰] منتهی الامال ج ۱ ص ۳۷۱/.
- [۱۲۱] قصه کربلا ص ۲۹۷.
- [۱۲۲] منتهی الامال ج ۱ ص ۳۷۱، ابصار العین ص ۱۵۶، مثير الاحزان ص ۶۱.
- [۱۲۳] لهوف ص ۴۵، قمقام زخار ص ۴۰۷.
- [۱۲۴] نفس الهموم ص ۲۶۲، مثير الاحزان ص ۶۱.
- [۱۲۵] قصه کربلا ص ۲۹۸، مقتل الحسین مقرر ص ۲۴۸.
- [۱۲۶] سخنان حسین بن علی ص ۲۷۷.
- [۱۲۷] لهوف ص ۴۵.
- [۱۲۸] ابصار العین ص ۱۵۱.
- [۱۲۹] ابصار العین ص ۱۵۱.
- [۱۳۰] ابصار العین ص ۱۵۱، برای اطلاع بیشتر می‌توانید به منتهی الامال ج ۱ ص ۳۳۱ مراجعه فرمائید.
- [۱۳۱] مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۱۰۳.
- [۱۳۲] تذکره الشهداء ص ۱۳۷.
- [۱۳۳] قصه کربلا ص ۳۱۱، بحار الانوار ج ۴۵ ص ۲۵، ابصار العین ص ۱۵۳.
- [۱۳۴] ابصار العین ص ۱۵۳، مقتل الحسین مقرر، ص ۲۵۳، مقتل الحسین خوارزمی ج ۲ ص ۲۰.
- [۱۳۵] تذکره الشهداء ص ۱۳۷.
- [۱۳۶] ابصار العین ص ۱۶۹.
- [۱۳۷] لهوف ص ۴۷.

- [۱۳۸] ابصار العین ص ۱۶۹.
- [۱۳۹] مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۱۰۲.
- [۱۴۰] لهُوف ص ۴۷.
- [۱۴۱] منتهی الامال ج ۱ ص ۳۷۲، تاریخ طبری ج ۳ ص ۳۳۴، قمقام زخار ص ۴۲۶، زندگانی امام حسین ص ۱۱۷.
- [۱۴۲] ابصار العین ص ۱۱۷، در کربلا چه گذشت ص ۳۷۵.
- [۱۴۳] ابصار العین، ص ۱۱۴.
- [۱۴۴] قصه کربلا ص ۲۹۴.
- [۱۴۵] رجال شیخ طوسی، ص ۱۰۵.
- [۱۴۶] ابصار العین ص ۱۴۵.
- [۱۴۷] محدث قمی او را حابر نام می‌برد. (منتهی الامال ج ۱ ص ۳۶۸).
- [۱۴۸] ابصار العین ص ۱۴۵.
- [۱۴۹] ابصار العین ص ۱۱۵.
- [۱۵۰] سوره احزاب ۲۳.
- [۱۵۱] قصه کربلا ص ۲۰۰، مقتل الحسین مقرر ص ۱۸۶، منتهی الامال ج ۱ ص ۳۳۰، سخنان حسین بن علی ص ۱۶۰.
- [۱۵۲] در این که این چند نفر در روز عاشورا با هم وارد میدان نبرد شده‌اند یا هر یک به تنهایی به میدان نبرد شتافته و پس از رجز با دشمن وارد جنگ شده باشند در میان مورخان اختلاف نظر است، ولی اکثر مورخان نوشته‌اند: این چند نفر همراه یکدیگر وارد نبرد شدند، در کنار هم و در یک جا به شهادت رسیدند. (ر. ک: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ معالی السبطين، ج ۱ ص ۳۹۲).
- [۱۵۳] ابصار العین ص ۱۱۶، تاریخ طبری ج ۳ ص ۳۳۰، مقتل الحسین مقرر ص ۲۳۹.
- [۱۵۴] ابصار العین ص ۱۱۶، تاریخ طبری ج ۳ ص ۳۳۰، مقتل الحسین مقرر ص ۲۳۹.
- [۱۵۵] معالی السبطين ج ۱ ص ۳۹۱.
- [۱۵۶] معالی السبطين ج ۱ ص ۳۹۱.
- [۱۵۷] معالی السبطين ج ۱ ص ۳۹۱.
- [۱۵۸] معالی السبطين ج ۱ ص ۳۹۱؛ جلاء العیون، سید عبدالله شبر ص ۱۸۳، جلاء العیون، علامه مجلسی، ص ۴۰۰؛ زندگانی امام حسین ص ۱۱۶.
- [۱۵۹] در برخی کتب شهادت نامه نوشته‌اند: او چنین می‌گفت: امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد البشیر النذیر ابصار العین ص ۹۵.
- [۱۶۰] معالی السبطين ج ۱ ص ۳۹۲.
- [۱۶۱] ابصار العین ص ۹۵.
- [۱۶۲] برخی اسلم و واضح را یک فرد می‌شناسد. (مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۲۴).
- [۱۶۳] برخی اسلم و واضح را یک فرد می‌شناسند. (مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۲۴).
- [۱۶۴] ابصار العین ص ۱۳۵.
- [۱۶۵] ابصار العین ص ۱۳۵.
- [۱۶۶] قصه کربلا ص ۲۸۳.

[۱۶۷] ذخیره الدارین ص ۲۵۳.

[۱۶۸] مقتل الحسین مقرر ص ۲۵۴.

[۱۶۹] ابصار العین، ص ۱۳۶.

[۱۷۰] الحدائق الوردیه، ص ۱۲۲.

[۱۷۱] و در کتاب ابصار العین، ص ۱۳۶: (المرتث) ضبط کرده است.

[۱۷۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷۳.

[۱۷۳] شاید منظور از ایشان، حضرت اباعبدالله یا سوار بن ابی عمیر باشد. بنابراین از تعبیر «معہ» دانسته می‌شود که عمرو با یکی از آن دو بزرگوار، با هم مجروح شده‌اند. توضیح دو نکته مبهم: ناگفته نماند که اگر چه از کتاب الحدائق الوردیه و دیگران استفاده می‌شود که عمرو بن عبدالله جندی و سوید بن عمرو و بشیر بن عمرو حضرمی از جمله آخرین نفراتی بودند که به یاری امام حسین شتافتند، اما هنوز بدرستی روشن نیست که عمرو بن عبدالله جندی چه وقت وارد میدان گشته است. زیرا معروف در نزد ارباب مقاتل اینست که اول یاران غیر بنی هاشم به میدان رفته سپس بنی هاشم به یاری امام حسین شتافتند. شاید منظور ایشان اینست که عمرو بن عبدالله جندی و آن دو نفر دیگر آخرین نفرات باقیمانده از یاران غیر بنی هاشم بوده‌اند نه آخرین نفرات یاری کنندگان امام. نکته دوم این که در زیارت ناحیه آمده است: السلام علی المرتت معہ عمرو بن عبدالله الجندی (ذخیره الدارین، ص ۲۵۳) و در این جمله دو احتمال است. احتمال اول این که عمرو بن عبدالله در دفاع از حسین بن علی به همراه آنحضرت زخمی شد، و احتمال دوم آن که حضرت در زیارت ناحیه اول به نام سوار بن ابی عمیر نهمی اشاره فرموده که زخمی شده است سپس عمرو بن عبدالله جندی را بر او عطف می‌کند. و با این بیان بگوئیم که حضرت خواسته‌اند بفرمایند سلام بر این یار سرخ بال و مجروح حادثه‌ی عاشورا. نه این که اشاره باین بوده که هر دو با هم به میدان رفته و زخمی شده‌اند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه

مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

